داستان بزرجمهر حکیم

تألیف

پروفسور آرتور کریستن سن دانمارکی

Professeur Arthur Christensen

ترجمهٔ

آقای میرزا عبدالحسین خان میکده

ضمیمهٔ مجلهٔ مهر از شمارهٔ ۶ تا شمارهٔ ۱۲ سال اول

خرداد ۱۳۱۳

مطبعهٔ مهر

داستان بزرجمهر حکیم

نگارش پرفسور آرتور کریس تنسن دانمارکی

ترجمهٔ عبدالحسین میکده

(Professeur Arthur Christensen)

بزرجمهر[1] حکیم شخص معما مانند و مرموزی است . ادبیات عرب و ایران ازاشارات نسبت باین‌وزیر معروف شهریار بزرگ ساسانی خسرو اول انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ بعد ازمیلاد) مملو میباشد ودر هر مورد عباراتی را که باو انتساب داده اند ذکر شده است. بنظر شرقیان وجود تاریخی بزرجمهر و انوشیروان هردو یکسان است ولی علماء اخیر غرب را عقیده براین است که او جز شخصی موهوم و کاملا افسانه ای بیش نیست[2]. با مطالعه در کلیهٔ منابع تاریخ **وُزُرگْمِهْر** دو ماخذپهلوی می یابیم یکی **پند نامك بزرجمهر**[3] و یکی دیگر **ماذیکان چترنگ** (شرح بازی شطرنج)[4]

۱ــ بدلائلی که بعد بیان خواهد شد استعمال کلمهٔ بزرجمهر راکه ترکیبی عربی و فارسی است بر « **وُزُرگْ مِهر** » که ترکیب پهلوی آن است ترجیح میدهم .ـ

۲ــ نولدکه « Noldeke » درترجمهٔ : تاریخ ایرانیان واعراب در زمان ساسانیان، طبری . صفحهٔ ۲۵۱ حاشیهٔ اول .

۳ ـ پند نامك **وزرگ مهر بختگان** یا **یادگار وزرگ مهر** بوسیلهٔ پشوتن سنجانا بعنوان گنج شایگان (در بمبئی ـ ۱۸۸۵) طبع شده و در متون « پهلوی جاماسپ ازانه دربمبئی درسنهٔ ۱۹۱۳ صفحهٔ ۸۵ وبعد انتشار یافته است .

تقسیم بندی ها دردوچاپ مذکور مختلف است . بند های اول تا ۱۲۰ درطبع پشوتن سنجانا با بند های اول تا ۱۳٤ نسخهٔ جاماسپ ازانه تطبیق می کنند ولی نسخهٔ که جاماسپ ازانه طبع نموده ودارای بعضی قسمتهاست (بند های ۲۳۵ الی ۱٦٤) که در نسخهٔ مطبوع پشوتن یافت نمیشود. خاتمهٔ آن‌که بابند های ۱۲۱ الی ۱٦۹ نسخهٔ مطبوع پشوتن تطبیق می کند یافت نمیشود . مقدمه (بند اول نسخه پشوتن‌که بابند اول الی چهارم نسخهٔ جاماسپ ازانه مطابق است) بوسیلهٔ فریدریح مولر در مجلد ثانی مجلهٔ وینه راجع بممالک شرق WZKM (Wiener Zeitschrift für die kunden des Morgenlandes) صفحهٔ ٥٦ ترجمه وطبع شده است .

٤ ــ ماذیگان شطرنج درگنج شایگان پشوتن سنجانا ودر « متون پهلوی جاماسب ازانه » صفحهٔ ۱۱٥ طبع ودرمجلهٔ اکادمی امپراطوری علوم‌شهرسن پطرسبورگ درسنهٔ ۱۸۸۷ صفحهٔ ٤۲۷ بوسیلهٔ زالمان نقل شده است .

برای تشریح وتبیین مأخذ ثانوی اساس وخلاصهٔ آن ذیلا نقل میشود :

دیوسرم (Dewsarm) «رای» پادشاه‌هند یکی ازخدمتگزاران خودرا با هدایا وتحف ومن‌جمله یکدستگاه شطرنج که بازی کردن آنرا در خارج از هندوستان کسی نمی‌دانسته است نزد انوشیروان میفرستد .

فرستاده نامهٔ ازطرف رای هند بانوشیروان تقدیم می کند که بموجب آن پادشاه هند بیان چگونگی این بازی را ازعلماء ودانشمندان انوشیروان سئوال نموده و اظهار داشته بود که اگر آنها قادر بکشف چگونگی آن نشوند انوشیروان باید خراجگزار رای هند شود . انوشیروان سه روز «زمان» مهلت خواست و علماء ایران زمین عبث بکشف معما پرداختند تا اینکه روز سوم وزرگ مهر بختگان (پسر بختگ) حاضر شد و اظهار داشت که علاوه بر کشف وبیان چگونگی شطرنج یك نوع بازی دیگری اختراع نموده است که بفرستادهٔ « رای » هند خواهد داد و او باید حل آنرا از دانشمندان کشور خود طلب نماید و الا مضاعف خراجی که از پادشاه ایران زمین تقاضا نموده است باید بپردازد . ــ فردای آنروز وزرگ‌مهر بازی‌شطرنج را بیان نمود و دوازده مرتبه آن بازی را از فرستاده پادشاه هند برد . ــ بعد ازین وزرگ مهر بدربار دیوسرم رای هند فرستاده‌شد وعلاوه برهمه نوع اشیاء گرانبها وهدایای قیمتی بازی اختراعی خود را که «نیواردشیر» (Neu Ardasir) نام نهاده بود واینك بطورکلی نرد می‌نامند ، برای‌هند تقدیم نمود .

پادشاه چهارده روز مهلت خواست تا با دانشمندان مشورت نماید ولی چون کسی قادر بفهم چگونگی آن نشد ضعف خراج را به وزرگ مهر پرداخت واورا با تحف گرانبها واعزاز واحترام بایران روانه نمود .

پند نامك و زرگ مهر دارای مقدمهٔ ایست که درآن نویسنده خود را وزرگ مهر بختگان « بزرگ فرمدار» وزیر اعظم ایران زمین می نامد وضمنا معلوم می دارد که آنرا بامر خسرو انوشیروان نوشته‌است . این کتاب عبارت است از پند های اخلاقی ومذهبی که بطور مکالمه بین دونفر بعمل می‌آید و با بیاناتی مبنی بر سرنوشت وتقدیر وبی‌ثباتی حیات انسانی ختم می‌شود .

اینك بشرح وبیان ومنابع ومأخذ عربی وفارسی می پردازیم . تاریخ بزرجمهر را بطور موجز ومنظم ثعالبی (وفات در۱۰۳۸ میلادی برابر ٤۲۹ هجری) نقل نموده وفردوسی نیز تاریخ مذکوررا باتفصیلاتی قدری‌ملالت‌آور در شاهنامه روایت کرده است . (تاریخ وفات فردوسی تقریباً درحدود ۱۰۲۰ میلادی ــ ٤۱۱ هجری)

ذیلا بعضی از قسمتهای ثعالبی۱ را عیناً ترجمه ونقل می کنیم :

« ایرانیان حکایت می کنند که شبی انوشیروان خواب دید که درجامی زرین شراب می نوشد و خنزیری نیز پوزهٔ خودرا درآن جام نهاده و با او

---

۱ ــ « غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم» الثعالبی‌را زوتنبرگ‌ترجمه وطبع نموده‌است (پاریس۱۹۰۰) صفحه ۶۱۹ومابعد.

شراب می‌نوشد. صبح‌شاه ازموبدان معنی خواب‌را خواستار شد ولی چون هیچیک قادر به تعبیر آن نشدند شاه به ثقاة خود حکم کرد کسی را طلب کنند که تعبیر آن خواب تواند کرد. -

یکی از ثقاة داخل مکتب یکی از مؤدبان شد ومعنی خواب را از او استفتاء نمود. مؤدب نیز چون سایرین قادر بتعبیر خواب نشد. یکی از شاگردان او که جوانی بود موسوم به بزرجمهر برخاست وگفت:

ای استاد من معنی آن خواب توانم کرد.

مؤدب اورا بشدت ملامت نمودوگفت: میخواهی غوره نشده مویز شوی.

مردی که برای پیدا کردن خوابگزار آمده بود بمؤدب گفت: نمی‌توان انکار کرد که خدا میتواند بچنین طفلی قدرت فهم اعطا کند.

مؤدب بطفل رو نمود وگفت آنچه میدانی بگوی.

بزرجمهر جواب داد که خواب را درحضور شاه خواهم گذاشت. ثقهٔ شاه جوانرا بدربار برد وچگونگی امررا باطلاع شاه رساند. انوشیروان اورا احضار نمود و دید که از سیمای او نور کیاست وفطانت می‌درخشد و باو گفت آیا توئی که قادر بتعبیر خواب هستی؟

بزرجمهر جواب داد بلی، چون انوشیروان باو امر بتعبیر خواب داد بزرجمهر گفت خواب فقط درحضور شاه تعبیر خواهد شد. شاه چون تمام حضار را روانه نمود بزرجمهر گفت در بین زنان وکنیزانت مردی است که در عشرت با یکی ازآنها باتو شرکت دارد. شاه گفت مایلم دلیلی برای گفتارت بیاوری. بزرجمهر گفت باید امر دهی کلیهٔ زنان وکنیزانی که درسراها وخانه‌های سلطنتی هستند بیایند واز مقابل ما بگذرند. چون بحکم انوشیروان تمام زنان از برابر اوگذشتند بدون اینکه از مراد او مطلع شوند بزرجمهر گفت باید امر کنی که جملگی برهنه از برابرت بگذرند. انوشیروان امرداد که زنان لخت شده و از برابرش بگذرند. شاه را زنی بود از نژاد سلطنتی که جوانی را دوست میداشت و او را چنان بکسوت کنیزکان آراسته بود که گفتی از کنیزان اوست. وقتی که زنان وکنیزان برهنه شدند تا ازبرابر شاه بگذرند نوبت بآنجوان رسید سخت دچار ترس ووحشت شد. انوشیروان دریافت که او مرد بوده، بهلاکت او ومحبوبه اش فرمان داد. ازهوش وفراست بزرجمهر درشگفتی شد وهرچند بزرجمهر جوان بود اورا جزء محارم مخصوص‌درآورد. خداوند چنان فراستی ببزرجمهر داد که وحید عصر خود شد.

آنگاه ثعالبی تاریخ بازی شطرنج وبازی نرد را که قبلا ازکتاب پهلوی آموختیم ذکر می کند وبعد ازبیان چندین موضوع ومطلب دیگربتاریخ بزرجمهر عطف کرده وچنین مینویسد:

وقتی که انوشیروان نسبت به بزرجمهر خشمگین شدباو امر نمود برای سکونت خود محلی انتخاب کند که آنرا نه در زمستان تغییر دهد و نه در

تابستان وغذائی اختیار کند که هیچگاه تبدیلش نکند ولباسی بگزیند که هیچوقت عوض نکند .

بزرجمهر برای سکونت خودسرداب اختیارنمودزیرا که درتابستان سرد و در زمستان گرم است . برای طعام شیر انتخاب نمود زیرا هم غذاست و هم آب و هم غذای کودکان است وهم‌غذای پیران، وبرای پوستین لباس برگزید، زیرا در زمستان آنرا از روی ودرتابستان ازپشت می پوشد . ایام محنت بطول انجامید تا بزرجمهر نابینا شد .

قیصر صندوق کوچکی مقفل ومختوم برای انوشیروان فرستاد و پیغام داد اگر بفرستادهٔ من‌محتوی صندوق را بگوئی ملتزم میشوم که خراج بپردازم والا خراج نخواهم پرداخت . انوشیروان ازمردم باکیاست دربار حل معما را خواستار شد ولی هیچیك قادر بجواب و تعبیر معما نشدند . شاه چون دانست که فقط بزرجمهر است که با وجود نابینائی قادربحل معماست امر برهائی اودادو فرمود اورا بحمام‌ببرند ولباس وزارتی که سابقاً می پوشید بپوشانندش‌واورا ببارگاه بیاورند. فرمان شاه اجرا شد وبزرجمهر ببارگاه آمد . شاه او را با احترام و تقرب پذیرفت و با طلب معذرت با او ازصندوق صحبت کرد وسر محتوی آنرا از اوخواست . بزرجمهر برای جواب یك شب مهلت خواست وفردا براسب سوار شد و بدو نفر ازخدمتگزارانش امرداد که جلوی اوبروند واولین کسی‌را در راه می بینند باوبگویند . زنی عبور نمود و بزرجمهر ازاو پرسید آیا دوشیزه است یاشوهر کرده است . جواب داد که دوشیزه است. بزرجمهر براهی راکه میرفت ادامه داد وزنی دیگر رسید . ازاوسئوال کرد آیا شوهری دارد یا نه زن جواب داد که شوهری دارد پرسید اولاد دارد زن جواب داد خیر . بزرجمهر براه افتاد وزن ثالثی که ازپهلوی بزرجمهر گذشت جواب داد اولاد دارد . ـ

بزرجمهر راه قصر پیش گرفت وحضور انوشیروان رفت و تقاضا کرد که فرستادهٔ قیصر را احضار وصندوق ممهور را بیاورند . چون فرستادهٔ قیصر آمد بزرجمهر گفت که دراین صندوق سه مروارید است که یکی نسفته یکی‌نیم سفته ویکی سفته است. چون صندوقرا باز نمودند چنانکه بزرجمهر گفته بود سه مروارید یافتند .

انوشیروان ازهوش بزرجمهر متحیرشد ، ازخشمی که باو آورده بود پشیمان گشت و آنرا بمشیت و ارادهٔ خدا مربوط دانست . فرستادهٔ قیصر از طرف صاحب خود ملتزم‌بپرداخت خراج شد. نام بزرجمهر دیگر درتاریخ ثعالبی یافت نمی‌شود، ولی داستان دیگری نیز در همان کتاب موجود است که بتحقیقات ما ارتباط دارد

هرمزد ۱ خواست **برزمهر** (Burzmihr) **و رهران آذرماهان** (Verhran Adurmahan) را که هردو از ارکان دولت انوشیروان بودند بقتل رساند . پس برزمهررا احضارنمود ودرخفیه باو گفت که بقتل ورهران آذرماهان مصمم هستم ولی‌مایلم که این‌امر درنتیجهٔ محکومیت اوبجنایت یاگناهی اجراشود. اینك اگر تو دربرابر بزرگان ملك بر تقصیر و استحقاق او بمرگ گواهی دهی برحیاتت بخشش آورم و بر رفعت قدرت بیفزایم .

برزمهر جواب داد : چگونه از امتثال فرمان شاه سرتوانم پیچید

هرمزد پس از این امر بتشکیل مجلس خاصی از بزرگان داد و برزمهر و وهران را نیز آنجا خواند . هرمزد روی به برزمهر نمود و سئوال کرد راجع به ورهران‌چه سخنی داری. برزمهر که مرادشاه را میدانست وقطع داشت اورا بعد از ورهران خواهد کشت بی‌پرده زبان‌برگشاد وباکمال جسارت‌گفت: من تصدیق می‌کنم که‌او گناهکار وشایستهٔ‌اعدام‌است ورهران روی به برزمهر کرد و گفت: ای برادرمن ازمن چه گناهی دیدی‌که مراشایستهٔ چنین مجازاتی دانستی؟ برزمهر درجوابش گفت : روزی که شاه انوشیروان با ما مشورت کرد که آیا مصلحت است مملکت را بترکزاده (مادر هرمز دختر خاقان‌ترك بود . مترجم) یعنی هرمزد بدهد ما جملگی اورا بنصب دیگری اشارت کردیم ولی تو چون بسا سلطنت هرمزد موافقت کردی اینك شایستهٔ چنین عقوبتی می باشی . - هرمزد از شنیدن این‌بیانات سخت خجل‌شد وچشم برزمین انداخت. وقتی که شوراخاتمه یافت هرمزد بدستگیری آن دو فرمان داد وبرزمهر را بقتل رساند. ورهران که بمحکومیت خویش‌نیزواقف بود بخودگفت قبل از مرگ می خواهم ازین پادشاه ظالم وخونخوار انتقامی بکشم که تا ابد اورا مغموم واندوهگین بدارد بنا براین بهرمزد پیغامی فرستاد وپس از تذکار عال و جهانی که باید موجب حق شناسی ووفاداری او نسبت بشاه باشد وپس از بیان دلائلی که باید جان شاه در امان بماند تقاضا نمود که رائی سودمند و مطلبی مفید دارد که در صورت اجازه باید بشاه عرض کند . چون هرمزد باو اجازهٔ ملاقات و صحبت داد . ورهران گفت :

پادشاها در دفاترمحرمانه دربار جعبه ایست زرین که بمهر پدرت ممهور است . مقتضی است ازمحتویات آن آگاهی یابی تا از آتیه ات وقوف‌حاصل کنی . هرمزد امر داد جعبه را آوردند و بازکردند وپارچهٔ زربفتی یافتند که بخط انوشیروان سطور ذیل برآن نوشته شده بود :

اختر شماران وستاره شناسانی که درپیش گوئی حوادث و سیر کواکب گفتارشان معتبر است متفقاً تأیید نمودند که پسر من هرمزد پس از من بعد

---

۱ ــ هرمزد چهارم (۵۹۰-۵۷۸ بعد از میلاد) پسر و جانشین خسرو اول انوشیروان است .

از یازده سال و نه ماه سلطنتش طعمهٔ شورش خواهد شد وشورشیان او را از سلطنت عزل ونابینا خواهند کرد.وپس از آن اورا خواهند کشت .

وقتی که هرمزد سطوری را که پدرش نوشته بود دید دنیا در نظرش تار شد وغم واندوه برروحش تسلط یافت .

وبهران که بامرشاه بزندان برگشت گفت: ترکزادهرا درحالتی گذاشتم که تمام عمرش دربینوائی وتشویش بگذرد .

وقتی که شب سیاه دامن خودرا بر روی گیتی گسترد هرمزد امر بقتل وبهران داد ولی هرمزد از وجد ونشاط چشم پوشید .خواب براو ناگوار شد و روز درنظرش تیره وتار می‌نمود .

فردوسی چون ثعالبی داستان را با خواب انوشیروان شروع می کند فرستادهٔ شاه کودکی بنام بزرگمهر دریکی ازمدارس مرو می بیند و اورا به بارگاه سلطنتی می‌آورد . درطی‌مسافت بزرگمهر درسایهٔ درختی بخواب میرود. باپارچهٔ ابریشمین «چادر» روی «سر» خودرا مستور میدارد . فرستاده که مواظب حال او بود دید ماری (سیاه - فردوسی) پدیدار شد پارچهٔ ابریشمین را از صورت اوفرا کشید وسراپای مرد خفته را بوئید ودربرگهای درختان پنهان‌شد.

فرستاده این پیشامد را بفال نیك گرفت وآنرا دلیل عظمت وبزرگی آیندهٔ او پنداشت :

(بدل گفت کاین کودك هوشمند   بجائی رسد در بلندی بلند)

وقتی که بزرجمهر وارد دربار شد خواب شاه را تعبیر نمود و شاه بپاداش آن خواسته های زیاد وقیمتی باو بخشید ونام اورا در « دیوان شاه » در زمرهٔ موبدان۱ ومستشاران خویش امر بنوشتن فرمود . - بعد شاه هفت «بزم» مجالس جشن برای مؤبدان تشکیل میدهد که فردوسی بزمهای هفت گانه را باتفصیل روایت نموده وحکایت میکند که درهریك ازمجالس هفت گانه بزرگمهر خطابه هائی میخواند که عبارت از جمل وترکیبات پراکنده و قدری از هم گسسته می باشند .

فردوسی پس از پایان تفصیل مجالس هفتم می گوید :

براین داستان بر سخن ساختم   به مهبود دستور پرداختم

مفهوم این عبارت این‌است که فردوسی با ماخذی که مرجع اوبوده ازمنبعی که داستان فوق از آن نقل شده منحرف گردیده و سند دیگری‌را تعقیب می کنند. پس ازنقل داستان مهبد ۲ و بسیاری از حوادث دیگرفردوسی باز بداستان بزرگمهر مطلب را معطوف می دارد و می گوید روزی حکیم ببارگاه شاه نزدیك حاضر شد

۱ - فردوسی کلیهٔ کلمهٔ «موبد » را بمعنای خیلی مبهمی بمفهوم «مستشار سلطنتی که ازطبقهٔ علماء باشد » استعمال می کند .

۲ - ثعالبی پس از بیان بازی شطرنج بشرح داستان مهبد می‌پردازد

و کتابی از حکمت که به پهلوی برای شاه تدوین نموده بود باو تقدیم کرد . این موضوع باعث مکالمه میگردد یعنی شاه از او سئو آلاتی می کند و حکیم بسئوآلات او جواب می گوید .

این مکالمه درحقیقت ملخص کتاب پندنامك پهلوی میباشد. پس ازبیان داستان بازی شطرنج فردوسی شرحی می‌نویسد که روایت ذیل یعنی اختراع بازی شطرنج بموجب فرمان شاهزادهٔ هندی که برادرش را در جنگی کشته بوده است وشرح آنرا بتفصیل ذکر می‌نماید از منبع دیگری اخذ شده است . فردوسی چون بار دیگری بداستان بزرگمهر می رسد شرح خشم شاه را نسبت باو بیان می کند . علت خشم شاه را نسبت بحکیم که از نظر ثعالبی ساقط شده فردوسی چنین‌آورده است :

شاه با بزرگمهر روزی بشکار رفت و در شکارگاه بخفت . مرغی بازوبند مروارید شاه راگسست و مرواریدآنرا بخورد. شاه چون از خواب برخاست گمان کرد بزرگمهر مرواریدها را دزدیده وخورده‌است بر اوخشم‌آورد سیلی برصورت او نواخت واورادرخانه‌اش محبوس نمود. بزرگمهراخویشی بود که ازخدمتگزاران محرم « پرستندگان » شاه بشمار میرفت و با حکیم در همان خانه مسکن داشت . حکیم‌آداب خدمت بشاه را باو می‌آموخت تا وظیفه‌اش را که‌من‌جمله عبارت‌ازریختن آب‌گرم بر دست شاه بود با مهارت انجام دهد. انوشیروان از مهارت اودرشگفتی ماند و از او پرسید که این مهارت را از که آموخته‌است . چون جوان اظهار داشت که بزرگمهر مرا بدین دانش راه داده است شاه جوان را دو بار نزد بزرگمهر فرستاد باو وعده‌ها داد باین امید که بزرگمهر از کرده خودپشیمانی اظهار داردولی در هر دو نوبت بزرگمهر بشاه پیغام داد که از سرنوشت خود راضی است« کەروز من‌آسان تر از روز شاه »

انوشیروان از جواب بزرگمهر سخت برآشفت و امر فرمود تا بزرگمهر را در صندوقی‌آهنین که در داخل‌آن پیکان و میخ نهاده بودند در اندازند. چون حکیم بفرستادهٔ جدید انوشیروان نیزآخرین جواب خودرا اظهار نمود شاه گمان کرد ممکن است روز بدی باو روی کند بنا براین امر برهائی بزرگمهر داد و اورا ببارگاه‌آوردند ولی بزرگمهر نابینا شده بود و همواره مورد خشم شاه بود؛ اینکه موضوع جعبهٔ ممهور « درج سر بسته » قیصرروم باعث شد که باز انوشیروان نسبت باو محبت و عنایت خودرا اظهار دارد .ـ

باز قدری دور تر در داستان‌آخرین جنگ خسروانوشیروان با قیصرروم ـ داستانی که بر طبق مقدمات‌آن معلوم میشود از منبع جداگانه ومخصوصی اخذشده است ـ یکباره دیگر فردوسی اسم بزرگمهر را می‌برد . شاه که با لشکر خود در حرکت است بمبلغ زیادی پول محتاج میشود و بەبزرگمهر امرمی‌دهد که پول از خزانهٔ مازندران بیاورد . بزرگمهر اظهار میکند که بهتر است مقدار لازم پول از

متمولین محل استقراض شود. شاه‌رأی بزرگمهر را میپذیرد واورا بهمراهی‌دیگری بنزدیك ترین شارسان برای تهیهٔ پول می‌فرستد . ـ کفشگر متمولی پیشنهاد می کند که تمام پول را می پردازد بشرط اینکه بزرگمهر برای پسر او شغلی در بین ستشاران دولتی و دبیران تهیه نماید .

بزرگمهر پیشنهاد موزه‌دوز را باطلاع پادشاه میرساند شاه متغییر میشود و امر میکند که پول مرد فرومایه را که باین نیرنگ خواسته است درمقام نجابت‌شغلی برای‌فرزندش تهیه کند مسترد دارند ۱ .

فردوسی چون‌ثعالبی‌راجع بپایان زندگانی‌بزرگمهر سکوت نموده‌است. راجع بقتل دبیران هرمزد جانشین خسرو روایت فردوسی را با روایت ثعالبی مختصر اختلافی است .

فردوسی از سه نفر دبیر صحبت میکند وآنها را بدواً باسم **ایزدگشسب** و **برزمهر** و **ماه‌آذر** معرفی می کند ولی پس از بیان قتل **ایزدگشسب** وقتیکه بداستان آن دو نفر دیگر میرسد یکی ازآنها را **سیماه برزین** و دیگری را **ورهران آذرمهان** ۲ مینامد . فردوسی برخلاف ثعالبی از قول **ورهران** اظهار می‌دارد که **سیماه برزین(برزمهر)** شایسته مرگ است زیرا که رای بجانشینی هرمزد بسلطنت زده است . معهذا سیماه برزین (برزمهر) در اینجا نیز چنانکه در ثعالبی منقول است اولین کسی ازآن دونفر است که شاه بمرگشان‌فرمان داده‌است. در شرح انتقام ورهران اختلافی بین دو مورخ موجود نیست .

دینوری (وفات سنه ۸۹۵ میلادی ۲۸۲ هجری) بطور خلاصه می گوید ۳ بزرگمهر پسربختگان۴ بزرگترین‌حکماء زمان خسروانوشیروان بود .

۱- فردوسی کفاش را نمایندهٔ زشت ترین طبقات الناس معرفی می کند - نولدکه در صفحه ۲۳۶ طبری‌حاشیه دوم.

۲ - چون‌برزین صیغهٔ مصغر آمیخته‌بمحبت ازاسمی‌است که‌جزء اول آن‌برزاست احتمال‌میتوان داد که‌اسم‌اصلی این شخص سیماه برزمهر بوده است. ورهران آذرماهان (ورهران از خانواده آذر ماه) بدون تردید اسم کامل است که ملخص آن بدواً ماه‌آذر یا مه‌آذر و آدرماه است که هردو شکل مختلف همین اسم میباشند.

۳ - طبع گیرگاس صفحهٔ۷۳ «کان اکبرعلماءعصره بزرجمهر‌بن‌البختکان وکان من‌حکماءالعجم و عقلائهم وکان کسری یفضل علی وزرائه و علماء دهره . -

٤ - بختگان را که‌درپهلوی‌عبارت ازنام خانوادگی‌است (یعنی‌پسر بختک) نویسندگان عرب نام‌شخصی پنداشته‌اند .

کتاب موسوم به « نهایت‌الارب فی اخبار الفرس والعرب » که نام مؤلفش معلوم نیست و با قدری اختلاف همان ترتیب و همان داستان دینوری را تعقیب می کند دراین موضوع قدری مفصل تر است . درنسخهٔ خطی که ادوار جورج براون۱ شرح می‌دهد درصفحات 166b الی 166b چنین نوشته است : شرح مفصلی دربارهٔ بزرجمهر پسربختگان و وبه شاه پوهر موبدان‌مؤبد ویزدگرد دبیربد (رئیس کتاب) که با هفتاد دانشمند دیگر بطور دائم درخدمت شاه بودند - چگونه بزرجمهر در ابتدا طرف توجه شاه شد - امثلهٔ ازگفتار های حکیمانهٔ او درچندین صفحه - ده گفتار جداگانه ازسه حکیم سابق‌الذکر .-

نام حکیم درمروج‌الذهب مسعودی (وفات تقریباً درسنهٔ ۹۰۶میلادی = ۳٤٥ هجری) مذکور است . بزرگمهر بختگان درمجلس شور وبحثی که در حضور انوشیروان بعمل آمده بود شرکت کرد . شاه رأئی خواست که هم برای بهروزی او سودمند باشد وهم برای بهروزی رعیتش. بزرگمهر دردوازده جمله دستوری که منظور شاه را تأمین مینمود خلاصه کرد و بامر شاه نصایح بزرگمهر را بحروف رزین نوشتند .۲

یکبار دیگر خسرو از بزرگمهر پرسید کدام یك ازپسرانش شایسته تر برای جانشینی او هستند . حکیم جواب داد هرچند فرزندانت را نمی‌شناسم ولی می‌توانم بگویم سلطنت کسی راست که دارای طبعی بلند باشد و با وجود میل بتهذیب نفس از اختلاط با عامهٔ ناس‌بشدت گریزان باشد، خیر مردم بخواهد، گذشت داشته باشد وظالمرا جزا دهد . کسی که دارای این‌صفات باشد سزاوار سلطنت است . صفاتی که بزرجمهر بیان می کند صفات انوشیروان است .

داستان دبیرانی را که پادشاهی ظالم کشته است مسعودی بنحوی حکایت می کند که اختلاف بسیار زیادی با روایات ثعالبی وفردوسی دارد . مسعودی مینویسد که خسروپرویز بین حکماء ایرانی حکیمی داشت موسوم به‌بزرگمهر پسر بختگان و این حکیم نفوذ معنوی زیادی درشاه داشت وتمام امورمملکت را اداره می کرد . مسعودی بزرگمهر را چنان معرفی میکند که گوئی ازشخصی صحبت است که قبلا بدو اشاره نرفته است وحال آنکه نام اصلی گواهی میدهد که دو بزرگمهر نام یك شخص واحد است . ازین بحث میتوان چنین نتیجه

۱- ا . ج براون در Journal of Royal Asiatic Society «JRAS»- مجلهٔ انجمن آسیائی‌همایونی - سال ۱۹۰۰ صفحهٔ ۲۳۲.

۲-ترجمه‌وطبع باربیه‌دومنار Barbier De Meynard مجلددوم‌صفحهٔ۲۰۵-۲۰۷.

گرفت که روایت مسعودی - چنانکه در روایات ثعالبی وفردوسی نیز معلوم است ازهمان منبعی که روایت مربوط به بزرگمهر درزمان سلطنت خسرو اول نقل گردیده گرفته نشده است .ـــ

شاهی که دراین قسمت از کتاب مسعودی بدو اشارت رفته است پادشاهی نیست که دومورخ سابق الذکر به هرمزد چهارم ملقب نموده اند و منظور همان جانشین او یعنی خسرو دوم ملقب به پرویز می باشد . مسعودی بترتیب ذیل داستان را ادامه می‌دهد :

پرویز پس‌ازسیزده‌سال سلطنت‌نسبت باین وزیر بدگمان‌شد وچون تصور نمود که او بزندقه وشرك۱ متمایل است او را محبوس نمود وبدین مضمون نامهٔ باو نوشت :

« ثمرهٔ دانش وبینش تو این شد که سزاوار حبس ومرگ شوی »

بزرگمهر درجواب چنین نوشت :

« وقتی بخت یار بود از ثمرهٔ بینش ودانش بهره می بردم اکنون که بخت برگشته است ازثمرهٔ صبر وشکیبائی لذت می‌برم زیرا که اگر از منافع بسیار محروم شده ام ازتحمل سختیهای بسیار نیز رهائی یافته‌ام » .

این جواب باعث خشم شاه شد ، محبوس را احضار نمود امر داد که دهان وبینی اورا شکاف دهند . بزرگمهر بگفتن این جواب اکتفا نمود : من درخور مجازات شدیدتری هستم .

شاه ازشنیدن این عبارت سخت بر آشفت وگفت : ای دشمن نابکاریزدان این چه گفتاریست ؟

وزیر جواب‌داد که : من درنظر بزرگان ورعایا تو را باصفاتی معرفی کردم که فاقد آنها بودی و برای اینکه دل رعیت با تو باشد ترا باصفاتی آراستم که ازآنها محرومی ، اینك ای زیانکارترین وگناهکارترین شاهان وای جنایتکارترین سلاطین بدان که اگر برای بدگمانی مرا هلاك سازی پیمان‌هائی را که بتو داده ام و وابستگی خود را بدین اظهار داشته ام درخواهی شکست . آنوقت کیست که بدادگستری تو اطمینان داشته باشد، کیست که گفتارت را باور کند یا ترا لایق اطمینان بداند .

پرویز ازشدت خشم ببریدن سر او فرمان داد .ـــ

چندین جمله وخطابه وپند راجع بعدالت وانصاف وراجع بمسائل دیگر ازبزرگمهر محفوظ نموده اند . پرویز بزودی از هلاکت مستشار و دبیر خود

۱ـ منظور مانویت یا بیشتر مذهب اباحیت مزدك است .

پشیمان ومغموم شد و «ورهران» پسر «اذرمهان»[1] را که وزیر دوم وترتبت او بعد ازبزرگمهر بود ببارگاه احضار نمود.

او ازدیدن جسد بزرگمهر بی نهایت اندوهگین شد وچون دریافت که امید بهی محال مینماید سخت زبان بملامت پرویز برگشاد. شاه اورا نیز بهلاکت رساند وجسدش را بدجله انداخت.

درهمین کتاب مسعودی (مجلد هفتم صفحه ۱۶٤ و بعد) عبارتی از بزرگمهر منقول است.

«ابن‌الندیم»[2] در کتاب‌الفهرست (که در ۹۸۸ میلادی ۳۷۷ هجری تدوین یافته است) جملهٔ ازبزرگمهر درمدح کتب وچندین یادداشت کوچك در باب کتابهائی که بحکیم منسوب است ضبط کرده است. بر کتاب «فالیس‌الرومی» «Vettius یا Vectius Walens (در کتاب آقای پروفسور هردوکلمه بادو t طبع شده در صورتیکه در الفهرست کلمهٔ دومی با c ضبط شده‌است. مترجم) باسم البزبرج (؟)[3] ظاهراً بزرگمهر شرح و تفسیری نوشته است. کتاب دیگری باسم «کتاب مؤبد» مهرآذرگشسب بزرجمهربن البختکان ؟[4]

ابن‌الندیم مقدمهٔ آنرا ذکر می کند ولی عبارت آن درهم وغیر قابل فهم است. موضوع ظاهراً بحثی‌است اخلاقی راجع بمشاجرهٔ دونفر که یکی برخطا ودیگری برصواب است. بالاخره نام بزرجمهر وابسته بکتاب کلیلك ودمنك میباشد که بعد بشرح آن می‌پردازیم.-

نظام‌الملك در سیاست‌نامه (مدون درسنهٔ ۹۳-۱۰۹۲ میلادی ٤۸۵ هجری) بزرگمهررا وزیر خسرو انوشیروان[5] معرفی می کند واز نصایح سیاسی[6] او نمونهٔ می‌دهد. درقسمتی دیگر از آن کتاب شرح ذیل منقول است:

۱- درنسخهٔ خطی جنراریس، مجوادبن بحزاد برس بحراریر نوشته شده است. ظاهراً منظور بحرام‌بن ... و اسم اذرمهمان را چون اسم پدر بحران پنداشته اند (پهلوی ورهران) ساقط شده است.

۲- طبع فاوگل صفحهٔ ۱۱

۳- البزیدج الرومی - ابن‌القفطی (طبع لی پرت Lippert صفحهٔ ۲۶۱) که‌قول ابن‌الندیم را نقل نموده است

٤- ابن‌القفطی صفحهٔ ۲۱-۳۱۵، بجای کلمهٔ مهرادوحسیس بدون تردید باید مهراذر جشنب خواند. ظاهراً این همان کتابی است که الریحانی تصحیح نموده‌است. (همان چاپ ۲۰-۱۱۹) (کتاب مهرآذر جشنس (مؤبدان مؤبد ؟ یا فرمدار ؟) بزرجمهرالبختکان که اینطور شروع میشده است:

«انهلم یتنازع الرأی متنازعان (الاو) احدهما مخطی والاخر مصیب» یعنی دونفری که‌دریك‌موضوع‌مباحثه‌می کنند لابدیکیشان‌برحق‌است و دیگری برخطا-مترجم»

۵- طبع شفر صفحهٔ ۱۵۰ ودر ترجمه صفحهٔ ۲۲۳.

۶- طبع شفر صفحهٔ ۱۶۳ ببعد ودر ترجمه صفحهٔ ۲٤۱ وبعد.

• بزرجمهر را پرسیدند سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان ویران گشت وتو تدبیرگر آن بودی وامروز برأی وتدبیر وخرد ودانش تو درجهان نظیری نیست. گفت سبب دو چیز بود یکی آنکه آل ساسان کارهای بزرگ بکارداران خرد ونادان گذاشته بودند ودیگر اهل دانش و خردمندانرا خریداری نکردند وکار با زنان و کودکان گذاشتند واین هردو را خرد ودانش نباشد و هرآنگاه که کار با زنان و کودکان افتد بدان که پادشاهی از آن‌خانه بخواهدشد.[۱]

درتاریخ طبرستان ابن‌اسفندیار (تدوین درسال ۱۲۱۶ میلادی برابر ۶۱۲ هجری) دو بار نام بزرگمهر ذکر شده است اول بعنوان بیان کنندهٔ وجه تسمیهٔ کلمهٔ جغرافیائی طبرستان[۲] نام اوذکر شده وثانیاً اورا درزمرهٔ حکما وفلاسفهٔ طبرستان نام می‌برد.

پس ازغلبهٔ اعراب بزرگمهر بطبرستان فرار کرد. ازاو پرسیدند چگونه با داشتن مردی چون تو خاندان ساسانیان منقرض شد بزرگمهر جواب‌داد که: ساسانیان چون درکار های بزرگ ازمردم خرد استعانت می‌کردند کار بجائی رسید که رسید.

روزی بحکیم گفتند بیا وراجع بقضا وقدر چیزی بگوی حکیم جواب داد: مرا باچنین مبحثی چکار زیرا جز ظاهر چیزی نمی‌بینم و از آن دریافتم که حقیقت مکتوم‌است. مردم نادان‌را درنعمت ودانایان‌را درذلت می‌بینم‌ومیدانم که ترتیب وتنظیم امور دراختیار انسانی نیست[۳].

یادداشت مختصری درمجمل‌التواریخ[۴] (تدوین درسنه ۱۱۲۶ میلادی برابر ۵۲۰ هجری) مارا آگاه می‌سازد که درزمان سلطنت خسرو انوشیروان عدهٔ ازعلماء واطباء ومؤبدان چون بزرگمهر بختگان وبرزویهٔ طبیب که کتاب (کلیلك ودمنك) ودستور یونان[۵] را آورده است مؤبد نرسه وسیماه برزین مجتمع بودند. نویسندهٔ گمنام این کتاب می‌نویسد که هرمزد[۶] پسر انوشیروان تمام‌مردان

۱- طبع شفر صفحهٔ ۱۵۹ ودر ترجمه صفحهٔ ۲۳۵ وبعد.

۲- ترجمهٔ «براون» صفحهٔ ۳۲ ازمطبوعات اوقاف گیب. (ترجمهٔ عین عبارت براون ازینقراراست: «بزرجمهر وزیر اعظم انوشیروان عادل که دربارهٔ اوفردوسی حکایات بسیار آورده است. از آنجمله این که پس ازآنکه کور شده بود بخواندن خط قادر بود» مترجم)

۳- ترجمهٔ «براون» صفحهٔ ۸۵ وبعد.

٤- قسمت چهارم ازجلد اول صفحهٔ ٤۲۱ و۳۹۸.

۵- روزنبرگ دریادداشتهای ادبیات پارسی صفحهٔ ۵۳ شمارهٔ ۳۲.

۶- در «ژورنال آزیاتیك» (Journal Asiatique) دورهٔ چهارم مجلد اول‌صفحهٔ ٤۲۲ و ۳۹۸ وبعد.

گزیدهٔ دربار پدرش‌را که هنوز زنده بودند ببهانه هائی (ناچیز) بکشت ومن- جمله ایزدگشسب وورهران آذرماهان‌وغیره بهلاکت رسیدند .

در فارس نامه (تدوین در ابتدای قرن دوازدهم میلادی- قرن هفتم هجری) که نویسندهٔ گمنامش‌را آقایان‌لواسترانج و ر. ا. نیکلسون (R. A. Nicholson G. Le Strange) ابن‌البلخی تشخیص داده‌اند منقول است که خسرو انوشیروان با دبیران ومستشاران خود باحضور بزرگمهر برای جلوگیری ازشورش مزدک کافر[۱] شور می کرد .

بزرگمهر نیز پهلوان دو داستان مختصری است که سعدالدین وراوینی درمرزبان‌نامه (تدوین در ۱۲۲۵و۱۲۱۰ میلادی برابر ۶۲۲ و ۶۰۷ هجری) ذکر نموده که عینا داستان اول وخلاصهٔ داستان دوم نقل میشود[۲].

بزرجمهر بامداد بخدمت خسرو شتافتی و اورا گفتی شب خیز باش تا کامروا باشی . خسرو بحکم آنك بمعاشرت ومعاقرت درسماع اغانی و اجتماع غوانی شب گذاشته بودی وباماه پیکران تا مطلع آفتاب برنازبالش تنعم سرنهاده از بزورجمهر بسبب این کلمه پارهٔ متاثر ومتغیر گشتی واین معنی همچون سر- زنشی دانستی . یکروز خسرو چاکران را بفرمود تا بوقت صبحی که دیدهٔ جهان از سیاهٔ ظلمات وسپیدهٔ نور نیم گشوده باشد و بزورجمهر روی بخدمت نهد متنکر وار بروی زنند وبی آسیبی که رسانند جامهٔ او بستانند . چاکران بحکم فرمان رفتند وآن بازی درپردهٔ تاریکی شب با بزورجمهر نمودند. او بازگشت وجامهٔ دیگر بپوشید چون بحضرت آمد برخلاف اوقات گذشته بیگاه ترك شده بود . خسرو پرسید که موجب دیر آمدن چیست گفت می آمدم دزدان برمن‌افتادند وجامهٔ من ببردند من بترتیب جامهٔ دیگر مشغول شدم . خسرو گفت : نه هر روز نصیحت تو این بود که شب خیزباش تاکامروا باشی پس این آفت بتو هم از شب خیزی رسید . بزرجمهر بر ارتجال جواب‌داد که شب خیز دزدان بودند که پیش ازمن برخاستند تاکام ایشان روا شد . خسرو از بداهت گفتار بصواب و حضور جواب او خجل وملزم گشت .[۳]

۱- طبع‌لوسترانج و نیکولسون صفحهٔ ۸۹ - درسایر قسمتهای این کتاب که نامی ازبزرگمهر برده شده (صفحات ۹۱ و۹۷) ظاهراً سهوی از طرف نویسنده روی‌داده است. چنانکه درجای دیگری سعی دربیان این‌اشتباه خواهم نمود نویسنده کلمهٔ وزرگ فرماذار (عنوان وزیر اول ساسانیان) را جای نشین اسم خاص وزرگ مهر کرده‌است.

۲- دراصل فرانسه این کتاب آقای پروفسور کریس‌تنسن ترجمهٔ خلاصه داستانرا آورده اند ولی مترجم نقل عین عبارات را ترجیح داد .

۳- مرزبان نامه - از نشریات اوقاف گیب بوسیله آقای میرزا محمد خان قزوینی صفحهٔ ۹۲ وبعد .

روزی خسرو با بزرجمهر در بستان سرائی خرامید. بر کنار حوضی بتماشای بطان بنشستند که هریك بسان زورق سیمین بر روی دریای سیماب گذر می کردند.... خسرو گوهری گرانمایه دردست داشت که هروقت بدان بازی کردی ... دراستغراق آن حالت ازدستش در افتاد . بطی بمنقار درگرفت وفروخورد. بزورجمهر مشاهدت می کرد وپوشیده می‌داشت تا آنزمان که خسرو از آنجا با خاوت خانهٔ خویش رفت وبزورجمهر باوثاق آمد . خسرو از آن گوهر یادآورد ومعتمدی فرستاد تابجد بلیغ درآنموضع طلب کرد ونیافت ... بزورجمهر را حاضر کرد و گفت ... چارهٔ این کار چیست . بزورجمهر بحکم آنکه خداوند طالع خودرا درآن وقت موبل ونحوس کواکب را بنظر عداوت ناظر (یافت) باخود اندیشه کرد که چون آن بط درمیان دوهزار بط مشتبه است اشارتی بیکی نتوان کرد واگر مجملا نگویم درشکم بطان است می‌ترسم ... بطان بسیار کشته شوند و چون گوهر نیابند خسرو خشم گیرد و مرا بجهل منسوب کند یا بخیانت . امروز در اندیشه بسر برد وهیچ‌نگفت چندان که اختر اقبال ازوبال بیرون آمد ... پس بخدمت خسرو شتافت و گفت ... امروز بپرتو فر پادشاهی در آئینهٔ فراست خویش چنان بینم که آن گوهر دربطن یکی ازبطان است ... اگرشهریار بفرماید تابطی چند را خون بریزند آن گوهر بخونبهای ایشان از روزگار باز توان ستد . بحکم فرمان اولین بط را که سربریدند ... آن گوهر چون یك قطره آب ازمیان بیرون افتاد . خسرو در آن شگفتی از بزورجمهر پرسید که چرا زودتر نگفتی گفت سعادت طالع را برسبیل مساعدت نمی‌دیدم .

حمدالله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده (تدوین درسال ۱۳۳۰ میلادی برابر ۷۳۰ هجری) روایت می کند که بزرگمهر حکیم وزیر انوشیروان عادل و اهل مرو بود وقسمتی طولانی ازعبارات وکلمات اورا نقل می کند[۱] .

در نزهةالقلوب که تألیف همان نویسنده است[۲] « دربین اکابر و عقلاء که از(مرو) برخاسته‌اند درعهد اکاسره برزویهٔ طبیب و بزرجمهر بختگان وباربدمطرب» بود.

بالاخره پارهٔ توضیحات راجع باحوال وزندگانی بزرجمهر درعبارات حکیمانه‌ای که باونسبت داده‌شده ودربسیاری ازمؤلفین شرقی متفرق است می‌توان جمع آوری نمود.

در «کتاب المحاسن والمساوی» بیهقی (نیمهٔ اول قرن دهم میلادی برابر قرن چهارم هجری)[۳] مذکور است :

---

۱ - چاپ براون (اوقاف گیب سری ۱۴ - اول) صفحهٔ ۷۳ درباب جمل و عبارات بصفحات بعد مراجعه شود.

۲- چاپ لسترانج صفحهٔ ۱۵۷ ترجمهٔ انگلیسی صفحه ۱۵۴

۳- چاپ شوالی « Schvvally » (شهر گیشن ۱۹۰۲) صفحهٔ ۲۰۲ . با کتابی بعنوان « المحاسن و الاضداد) که بغلط بجاحظ نسبت داده شده چاپ فان و لوتن « van Vloten » صفحهٔ ۷۹ ازترجمهٔ آلمانی رشر صفحه ۶۸ مقابله شود .-

چون بزرجمهر را برای قتل می‌بردند باو گفتند : تو دردم واپسین این‌دنیا ودر نخستین دم دنیای دیگری سخنی بگوی که ترا بدان یاد کنند گفت چه بگویم که سخن بسیار است ولی اگر میتوانی‌کاری نیکو کنی از آن کار دریغ مدار.

از کتاب « افسانه های مفرح » که بسریانی بقلم « برهبروس » ابن‌العبری متوفی بسال ۱۲۸۶ میلادی نوشته شده است قسمت ذیل را از روی ترجمهٔ انگلیسی « م . والیس بوج M·Wallis Budje »[۱] نقل می کنیم[۲] ـ

« چون شاه براین بزرجمهرخشم گرفت واورا بدار آویخت دخترش بشنید بیرون دوید وبی‌آنکه روی خود بپوشد میان مردان آمد . همین که بپای داری که پدرش را بر آن آویخته بودند روی خود درپرده پوشید . چون شاه ازاو سبب این رفتار پرسید جواب داد که او تنها مردی بود که در برابر او از نپوشیدن روی‌خود شرمساری داشتم .»

در کتاب‌الاذکیاء[۳] ابن‌الجوزی (وفات در ۱۲۰۰ میلادی برابر ۵۹۶ هجری) مذکور است :

وقتی خسرو (پرویز) بزرگمهر را کشت خواست دختر اورا بحبالهٔ نکاح آورد . دختر بزرگمهر بمعتمدین شاه گفت : « اگر پادشاه شمارا از حزم بهره‌ای بود زنی را که هنوز شور انتقام جوئیش تخفیف نیافته برای هم‌آغوشیش انتخاب نمی کرد .» میرخواند وسایر مورخین دورهٔ اخیر فقط گفته های مورخین پیشین را را که مربوط ببزرگمهر بوده است نقل نموده اند .

راجع بکلمات بزرگمهر چندین مجموعه درزبان فارسی موجود است . حاج خلیفه بکتابی اشاره می کند[٤] که شامل سؤالات انوشیروان و جوابهای بزرگمهر است که بامر امیر ساسانی نوح بن منصور (۹۹۷-۹۹٦ میلادی برابر ۳۸٦ تا ۳۸۷ هجری) بوسیلهٔ وزیر او ابن‌سینا باسم ظفرنامه ازپهلوی بفارسی ترجمه شده است . یك کتاب ظفرنامه یافت می شود که شامل کلمات بزرگمهراست و ش. شفر Ch· Schefer آنرا در مجلد اول کتاب خود موسوم به « قطعات منتخبهٔ فارسی»[٥] طبع نموده‌وتصورنموده‌است این‌همان کتابی است که حاج خلیفه[٦] بآن اشارت نموده‌است.

۱ ـ افسانه های مفرح یاحکم وبذله‌های شرقی تألیف ابن‌العبری ترجمهٔ «والیس بوج » چاپ لندن ۱۸۹۹ صفحه ۲٤.

۲ ـ در جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات این داستان مسطور است وعین آنرا مترجم درضمائم این کتاب نقل نموده است .

۳ـ ترجمهٔ آلمانی رشر چاپ گالاتا سنه ۱۹۲۵ صفحهٔ ۳۲۷.

٤ ـ چاپ فلوگل مجلد چهارم صفحهٔ ۱۷۵ نمرهٔ ۸۰۱۵.

٥ - Chrestomatie Persane ·

٦ ـ شفر (مقدمه صفحه ۳ وما بعد) تصور می کند که مترجم همان فیلسوف معروف ابن‌سینا (اویسن) یا پدر او که دردربار سامانیان خازن بوده است میباشد.

این تصور بگمان من باین دلیل قابل تردید است که ظفر نامهٔ که شفر طبع نموده کتاب حکم و مواعظ است که چنانکه از مقدمهٔ آن مستفاد میشود بزرجمهر بر فرمان خسرو انوشیروان تدوین نموده که پس از پسندیدن فرمان داده است آنرا بزر نویسند. این کتاب ترجمهٔ پندنامك پهلوی نیست بلکه کتابی است اصلاح شده که از مأخذ اصلی چنان دور افتاده است که بزحمت چهار پنج سؤال وجواب آن بایکدیگر تطبیق می کنند. بجای گفت وشنود ومکالمات بهم پیوسته ولی‌قدری مشوش که درپندنامك یافت می‌شود ظفرنامه شامل یك سلسله سؤال وجوابهای مجزائی است که دارای هیچ رابطهٔ منطقی نمی‌باشند. علاوه براین چنانکه قبلا دیدیم فردوسی در کتاب شاهنامه قسمتی از پندنامك را نقل نموده که هرچند قطعاً اصلاحاتی درآن شده معهذا با اینکه بزبان شعر است نکات مهم مأخذ اصلی را حتی درترتیب مواد کاملا رعایت نموده است.

بطور قطع می‌توان دانست که مأخذ فردوسی ترجمهٔ عربی پند نامك نبوده وترجمهٔ فارسی‌متن پهلوی پندنامك ماخذ مستقیم او بوده است زیرا فردوسی مقداری زیاد لغت وجمله استعمال نموده که از لغات و جمل پندنامك پهلوی است که بصورت کلمات فارسی درآمده اند. در کتاب فردوسی ودرکتابی که حاج خلیفه بدان اشاره می کند گفتگو از سؤالاتی است که انوشیروان می کندوجوابهائی که بزرجمهر می‌دهد ولی درظفرنامهٔ که شفرانتشار داده است، برخلاف آن دوبزرجمهر شاگردی‌است که ازاستاد ومربی خود که نامی ازآن نمی‌برد استفادت می کردهواو جواب می گفته است.

بنا برین باید باور نمود که فردوسی که شاهکار خود را (تقریباً بین سنه ۹۹۵ و۹۹۹ ۱ میلادی برابر ۳۸۵ تا ۳۸۹ هجری) درممالکتی که درتسلط سامانیان‌بوده فراهم می‌آورده است، برای تهیهٔ این فصل‌منبعش ترجمهٔ فارسی ای بوده است که در آنزمان بامر امیر سامانی بوسیلهٔ ابن سینا (قطع نظر از آنکه دارندهٔ این اسم بزرگ را بشناسیم) ترجمه شده است.

با این مقدمه ظفر نامهٔ که شفر طبع نموده نباید ازابن‌سینا باشد وباید عبارت ازافکار تازهٔ باشد که باخاطرات مبهمی که ازنسخهٔ اصلی باقی مانده بوده تلفیق داده باشند.۔

هرچند پندنامك پهلوی را می‌توان بآسانی دراشعار فردوسی شناخت معهذا چنانکه ملاحظه نمودیم پندنامك دچار تغییرات واصلاحاتی شده است که‌جالب دقت می‌باشند. جزئیاتی که باصول مذهب مزدك رابطه داشته ازبین رفته و بجای کلیهٔ مطالبی که درپند نامك اختصاص بمذهب زرتشت داشته افکار زاهدانهٔ که مربوط باساس یك مذهبی نیست وجنبهٔ کلی دارد دیده میشود.

۱- نولد که «حماسهٔ ملی ایران» چاپ دوم صفحهٔ ۲۶.

جاودان خرد ابوعلی احمدبن محمد مسکویه (وفات درسنهٔ ۱۰۳۰ میلادی برابر ۴۲۱ هجری) دارای چندین گفتار از بزرجمهر است که درآن بازپندنامك شناخته میشود ودرآن چندین شرح وتفصیل ازاصل پهلوی آن یافت میشود که ازنظرفردوسی ساقط شده است ۱ .

مجموعهٔ کلمات بزرجمهر که در تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی۲ موجود است جز نقل ظفرنامهٔ غیراصلی با تغییرات وتصرفات چیزی نیست .

نصایح سیاسی که در پندنامك دیده میشود خیلی کلی وغیر مفهوم میباشند در کتاب فردوسی بزرجمهر بمناسبت بیاناتی که در بزمهای هفتگانه می کند در مورد نصایح سیاسی قدری مفصل تر است . در بزم چهارم مخصوصاً میگوید که طرز رفتار یك پادشاه کامل دلخواه چگونه بایدباشد۳. بدیهی است که در این باب فردوسی باآزادی زیادتری همان منبعی را که از آن مسعودی۴ دوازده دستور بزرجمهر را نقل نموده تعقیب کرده است . طبیعی است که تدبیر سیاسی بزرجمهر است که مورد توجه نظام - الملك که مردی سیاسی بوده واقع گردیده است ۵.

علاوه براین درادبیات عرب وایران مخصوصا در کتب ادب بسیاری از کلمات منتخب که به بزرجمهر منتسب است بطور متفرق وپراکنده یافت میشود مثلا درمختصر کتاب البلدان ابن الفقیه چاپ دخویه صفحهٔ اول سطر ۷ و ما بعد و بیهقی چاپ کلکته صفحهٔ ۲ سطر ۵ و صفحهٔ ۱۳۱ سطر ۱۵ (این مطلب در المحاسن والاضداد منسوب به جاحظ درچاپ لیدن صفحهٔ ۹۳ نیز هست وجمله ایست که ازپندنامك «گنج شایگان فقرهٔ ۹۱» گرفته شده است) وصفحهٔ ۳۷۲ سطر ۱۱ (این مطلب باز در المحاسن والاضداد صفحهٔ ۱۷۳ موجود است : کسی که خدا را میشناسد از اوامر او سر نمی پیچد . نقل

۱ - مراجعه بابتدای «گنج شایگان» پشوتن سانجانه صفحهٔ ده و بعد بشود و بیاد داشت اته « Ethé » در « اساس فقه اللغه ایرانی » صفحهٔ ۳۴۶ نیز مراجعه شود .

۲ - به صفحهٔ ۱۴ همین کتاب مراجعه شود . این قسمت از تاریخ گزیده در مجموعهٔ قطعات ادبی زالمان وشوکوفسکی (صرف ونحو فارسی صفحهٔ ۴۱ و ۴۸) طبع شده است .

۳ - چاپ موهل مجلد ششم صفحهٔ ۲۷۴ وبعد

۴ - به صفحهٔ ۹ همین کتاب مراجعه شود .

۵ - به صفحهٔ ۱۱ همین کتاب مراجعه شود .

ـمهر » مقایسه شود با شعر فردوسی بزم اول چاپ موهل جلد
۱۱۲)
خسرو دادگر نه پیچید باید باندیشه سر »
سطر ۱۲ وصفحهٔ ۵۰۸ سطر ۹ ـ
ـتان باب اول حکایت ۳۲ و۳۹ ـ حکایات سعدی محتمل است
ـخود شاعر باشد. درفصل دوم از کتاب « افسانه های مفرح »
ـ Bar که قبلا بدان اشارهٔ رفت دارای یك رشته کلمات حکیمانه
ـساب داده اند.

***

ـزیر اعظم خسرو اول دارای شخصیت ووجودتاریخی است یانه؟
ـق است این است که در هیچ یك از منابع عصراویا مأخذی که
ـ شود ذکری از او نیست. اهالی بوزنطیا (روم شرقی —
ـهیچ یك وزرگ مهر نامی را نمی شناسند واهالی شامات نیز
ـقصص شامی مربوط به بزرجمهر نیز که بوسیلهٔ ابن‌العبری که
ـواده های یهودی می‌باشد بمارسیدهٔ ازمنابع عرب اخذشده‌است.
ـم می‌شود که در خدای نامه «خوذای یا خوتای نامك» که‌تاریخ
ـبوده ودر زمان یزدگرد سوم تدوین شده ومأخذ اصلی‌روایات
ـراجع بتاریخ قدیم ایران می‌باشد نیزذکری از بزرجمهر نشده
ـ نه درطبری‌مذکوراست و نه‌در تاریخ ابن‌بطریق Eutychius
ـنه در تجارب الامم ونه در سنی ملوك الارض حمزهٔ اصفهانی ـــ
ـبین مذکور روایات عربی خدای نامه را با اندك تصرف، تعقیب
ـه درنوشتجات سائر مؤلفین قدیم دیده میشود آنقدر بایکدیگر
ـ واضح می‌شود که منقولات آنها ازمنبع واحدنیست. دینوری
ـه و « نهایةالارب » که کلیهٔ نکات مهم دینوری را نقل نموده و
ـئیاتی را که از جا های دیگر گرد آورده علاوه نموده است
ـی راجع بحکیم می‌باشد ولی ما فعلا جز توضیحات بسیار
ـ» در خصوص نهایة الارب داده است چیزی در دست نداریم.
ـال و زندگانی حکیم را ما بیشتر به ثعالبی وفردوسی‌مدیون
ـفین مزبور خدای نامهٔ پهلوی‌را که مقداری زیادقصص‌وروایات
ـ از اندرز ها بر آن علاوه شده بوده است مأخذ قرارداده‌اند
ـب بسیار دیگری که از همان نوع مأخذ اقتباس کرده بوده

ـهائی که مأخذ مشترك‌ثعالبی و فردوسی راجع به بزرجمهرقرار

گرفته هنوز موجود است و آن کتاب پهلوی بازی شطرنج میباشد .

داستان خواب خسرو انوشیروان که از طرف بزرجمهر تعبیرشده ظاهراً ملخص داستان دیگری بوده است . علاوه برابن‌فردوسی ازترجمهٔ فارسی یك کتاب دیگر پهلوی که در دسترس ماست استفاده نموده و آن کتاب پند نامك است.

چنین‌می‌نماید که یك کتاب‌اندرز دیگری‌موجودبوده که در آن‌ازتدبیروسیاست بزرجمهر بحث می‌شده ومورد استفاده فردوسی ومسعودی قرار گرفته‌است.

از آنچه بیان شد چنین مستفاد می گردد که داستان مربوط به‌بزرجمهر دارای وحدت شکل نیست . یك سند پهلوی که شامل تمام زندگی وفعالیت او بعنوان مجتهد اخلاق وسیاست باشد هیچوقت وجود نداشته است .

هرچند برطبق روایات بزرجمهر وزیر اعظم خسرو بوده است معهذا هیچ سندی که بتواند باعث‌اشتهار او بعنوان یکنفر سیاستمدارفعال واقع گرددضبط‌نشده‌است.

راجع بپایان زندگانی بزرجمهر دو روایت موجود است که تأیید یکی از آن ها باعث بطلان آن دیگری است .

اولا بزرجمهر بامریکی ازجانشینان خسرواول (قول مسعودی و بیهقی وابن العبری وابن‌الجوزی) بقتل رسیده است .

ثانیا بزرجمهر پس از انقراض ساسانیان‌حیات داشته است (قول‌نظام‌الملك وابن اسفندیار) .

روایت ثانوی حتماً بعد از ساسانیان است و برای اینکه افکار خود را بعد از تسلط اعراب بیان کنند علل‌آن بدبختی را اززبان مردی مشهور خواسته‌اند نقل کنند و بدون تأمل به بزرجمهر عمری در حدود صد سال یا بیشتر داده‌اند . روایت اول از این دو روایت مبتنی بر اساس غیر مهمی است . قبلا دانستیم که بنا بر قول ثعالبی هرمزد چهارم در ضمن هلاکت بزرگان فرمان بکشتن یکی‌از ایشان موسوم به برزمهر داد . در فردوسی نام این مرد یکمرتبه برزمهر است و یکباردیگر سیماه بُرزنی . مسعودی تنها کسی‌است که اورابزرجمهر نام نهاده است ولی او داستان سقوط این وزیر را در زمان خسرو دوم چنان نقل می کنند که گوئی این آن بزرجمهری نیست که داستان اورا در زمان خسرو اول روایت نموده است درصورتیکه او نیز دارای همان نام خانوادگی می‌باشد . اگرمطابق روایت اصلی هرمزد چهارم یا خسرو دوم مستشار و مدبر خسرو اول رابهلاکت رسانده باشد نباید قسمت نهائی حیات این مرد معروف را جدا کنند و برداستان مرد غیر معروفی بیفزایند . این عمل برخلاف ترتیب داستا ن نویسی وافسانه‌سازی است . اما بفرض اینکه روایات فردوسی و ثعالبی روایت اصلی باشدمسائل‌آسان‌تر بیان خواهد شد .

مستشار بزرگی راکه هرمزد (که بنا بر روایات مشرقی بدگمان و

بدخواه بزرگان بوده) بقتل رساند سیماه برزنی یا (سیماه) برزمهربوده است .
این هم در کتاب مسعودی بزرجمهر شده و با این‌ترتیب نقصیهٔ که در تاریخ‌زندگی حکیم موجود بوده برطرف شده است .

سپس تفصیلات دیگری را بتدریج هر کس بر شرح زندگانی حکیم علاوه نموده است : از قبیل کلماتی که حکیم قبل از هلاکتش بیان نموده . طرز رفتار دختر حکیم بعد از مرگ پدرش و بالاخره میل شاه بازدواج با آن دختر و جواب او .

بادرنظر گرفتن‌تمام این‌نکات باین نتیجه میرسیم که منابع مفقودی که‌قدیم ترین‌روایات موجودهٔ مربوط بتاریخ بزرجمهر باینها متکی است راجع بقسمت آخر حیات و مرگ حکیم چیزی نداشته‌اند .

آنچه راجع به‌احوال‌و‌تاریخ زندگانی‌حکیم باقی‌مانده عبارت ازسه‌چیزاست(۱):

اولا خسرو اول در تمام ایران زمین در تجسس دانشمندی است که قادر به تعبیر خواب او باشد . بزرجمهر که هنوز جوانی خرد سال است تعبیرخواب را دانسته و بحضور شاه می‌رود و اظهار میدارد که‌بایدکلیهٔ زنهای حرم او برهنه شده و از مقابل او بگذرند . در بین زنها مردی که لباس زنان می پوشیده وبا یکی از زنهای شاه رابطه داشته است پیدا می‌شود . شاه بر هوش بزرجمهر آفرین می گوید و اورا محرم خود میکند .

ثانیاً پادشاه هند که خراجگزار خسرو بوده است یکدستگاه بازی شطرنج برای اومیفرستد و می گوید اگر دانشمندان خسرو قادربه‌بیان قواعد این بازی نشوند او از پرداخت خراج معاف می شود وخسرو باید خراجگزار او گردد . بزرجمهر بازی شطرنج را بیان و بازی نرد را اختراع می کند و برای پادشاه هند می‌فرستد و دانشمندان آن سر زمین قادر ببیان‌آن نمیشوند .

ثالثاً خسرو بدون دلیل موجه نسبت ببزرجمهر خشم می آورد اورا حبس می کند و با او بدرفتاری می کند . پادشاه روم صندوقی برای خسرو می‌فرستد و می گوید اگر از محتویات آن آگاهی نیابد از خراجی که باو تحمیل شده بود باید صرف نظر گردد . چون کسی قادر بفهم معما نشد بزرجمهر را از حبس خارج ساختند و او محتوی صندوقرا از روی فراستی که در پیش بینی و حدس مسائل داشت بیان کرد و بازمورد عنایت شاه‌قرار گرفت.

افسانه بودن این سه موضوع محل تردید نیست . قبلا دیدیم که داستان بازی شطرنج از « رومان » افسانهٔ کوچك پهلوی که فقط حاوی همین داستان

---

(۱) از داستان کفشگر جاه طلبی که فقط بزرجمهر وظیفهٔ رابط را در آن عهده دار بوده و فردوسی نقل کرده است چشم می پوشیم زیرا در این مورد چون راوی احتیاج بیکی‌از محارم شاه داشته‌است‌تا داستان را بسازد ببزرجمهر توسل‌جسته‌است.

می‌باشد نقل شده است. « دوداستان دیگر که دربین سایرافسانه ها درروایات ثعالبی و فردوسی‌متفرق و پراکنده است گواهی می‌دهد که آنها را ازمنابع مشخص و معینی‌روایت کرده‌اند. هریك ازمباحث مربوط بزندگانی‌بزرجمهرموضوع یك کتاب عامیانهٔ جداگانهٔ شده‌است.

موضوع تعبیر خواب ومعاینه زنان حرم درمشرق سابقه دارد و در یکی‌از داستانهای عامیانهٔ مصری نیز یافت میشود۱. قسمت دوم و سوم نیز از روی یك گرده وطرح ساخته شده است. حکیم با حل‌معما شاه را از حیرت در می‌آورد (موضوع پرداخت خراج). درقسمت سوم یك موضوع دیگر علاوه شده وآن از این‌قرار است :

حکیم که به بی سببی محبوس شده بود آزاد می‌شود زیرا فقط او قادر بفهم معما بوده‌است. این‌نوع تلفیقات داستان سرائی هزاران سال است که درشرق نزدیك رایج است. اولین کسی که متوجه گردیده که این افسانه بزرجمهر باافسانهٔ حکیم‌اهیکر (احیقر؟) (که بعضی ازقسمتهای آن بخط ارامی نوشته شده ودربین « پاپیروس » های جزیرهٔ فیله‌درنیل « Elephantine » مربوط بقرن پنجم قبل‌از میلاد پیدا شده و در روایات ارمنی وسریانی واسلاو وعربی (الف لیلة و لیلة) یافت می‌شود) شباهت دارد آقای تئودورنولدکه۲ بود. احیقر وزیر سلاطین آشوری سنخریب‌یاسناخریب وآسارهادون در نتیجهٔ تحریکات برادرزاده‌اش موسوم به‌نادان بمرگ محکوم شد ولی‌کسی که مأمور اجرای حکم بود محکوم را پنهان نمود تا اینکه پادشاه مصر کاری که ظاهری مشکل داشت باو رجوع نمود وگفت اگر قادر باجرای آن نشود ازاو خراج خواهد خواست. چون دردادن جواب متحیر بوداحیقر با فراستی که داشت معما را حل کرد ومورد محبت شاه واقع شد.

حوادث مختلفی که دراین داستان پیش می‌آید براوی مجال می دهد که یك رشته عبارات از زبان احیقر نقل کند. درقدیم ترین منابع تاریخی بزرجمهر آنچه راجع بحیات این حکیم گفته شده عبارت از روایت قصه ها وافسانه هائی است که درهر زمانی رایج است وبعضی ازآنها بیك نوع اشخاصی که افسانه‌سازان درمشرق بوجود می‌آورند نسبت داده شده‌است. قصه پرداز دانشمندی را بمیان می‌آورد واو را دچار انواع مصائب ومحن می‌سازد تا بهانه ای برای بیان عبارات ونصایح اخلاقی داشته باشد. بزرجمهر نیز در نظر ما خود را چون آن قبیل اشخاص ادبی معرفی می‌کند ومی‌توان چنین دانست که قسمتی از کلمات حکیمانهٔ منسوب باو درحد اقل بصحت همان شرح حالی است که روایات برای‌او محفوظ

---

۱ ـ دولاك ـ یادداشتهای هیئت حفاران فرانسوی در سنهٔ ۱۸۸۹ نمرهٔ ٤

۲ ـ تحقیقات در بارهٔ داستان احیکر ـ در شرکت علمی همایونی شهر گوتینگن چاپ ۱۹۱۳ صفحهٔ ۲۷ یاد داشت اول.

نموده اند . پس از دقت دراین موارد جز نام چیزی از بزرجمهر باقی نماند .
اینك درآخرین فرصت سؤال می کنیم در زمان خسرو اول آیا کسی وجود داشته است که دارای این صفات ممتازه معنوی و اخلاقی باشد و کسی بوده است که گذشته از جنبهٔ سیاسی و وزارت دوست شاه و در زمرهٔ یکی از محارم او باشد ودر بعضی ازمحافل چنان نفوذی داشته باشد که مقداری از داستان های قدیم باسم او به پیوندد ؟

طرح سؤال بااین ترتیب معلوم می‌دارد که امکان این تصور چه صورتی خواهد داشت .

یك شخص تاریخی وجود داشته که مورد اطمینان خسرو اول بوده است. او عالم معروف زمان خود بوده ویك کتاب ادبی که شاهد دانش وفلسفهٔ صاحبش می‌باشد ازاو باقی مانده است . نام او برزویه بوده است . برزویه نامی است که‌از روی محبت مصغر شده وجزء اول آن برز است که بمعنی « بالاوبلند » میباشد جزء دوم این اسم که « وه یاویه » جانشین آن شده چیست ؟ بیش از چهار یا پنج نام ساسانی نمی دانیم کـه از برز تشکیل شده باشد واین اسامی چنان کمیابند که‌هیچ یك‌بیش ازیکبار در تاریخ ذکر نشده است . فقط یك اسم ازاین ترکیب بسیار متداول ومعمول است وآن برزمهر[1] می‌باشد .

چون نامهائی که ازروی مهربانی ومحبت مصغر شده‌اند لابد بیشتر اسامی متداول بوده‌اند تمام حدس براین می‌رود که او برزمهر نام داشته است . بهمین مناسبت یوستی معتقد است که اسم برزویه نیز مخفف برزمهر است .[2]

این برزویه طبیب معروفی بوده ولی شهرت نامش مخصوصاً بترجمهٔ پهلوی کـتاب سانسکریت موسوم به پنچتنتره دانسته است کـه مجموعهٔ ایست از قصص معروف راجع به تهذیب اخلاق . ترجمهٔ آن دارای عنوان کلیك‌ودمنك بوده‌است فردوسی در بارهٔ برزویه می گوید :

زهر دانشی داشتی بهره ای　　　بهر بهره ای درجهان‌شهره‌ای

یك افسانهٔ قشنگی ثعالبی وفردوسی نقل کرده اند : برزویه چون شنید که می گویند درهندوستان گیاهی است کـه بمردگان روان می‌بخشد مصمم شد بهند سفر کند تااین گیاه عجیب را بدست آرد . خسرواز نیت برزویه خوشوقت شدوباویاوری نمود ونامهٔ‌نیز بشاه هند نوشت. ولی باوجود جستجوی زیاد برزویه قادربیافتن آن گیاه نشد تا اینکه باپیرمردی دنیا دیده ومجرب آشنا شد وپیرمرد باو گفت که فکر گیاه روان بخش جزاشاره چیزی‌نیست و گیاهی که‌بمردگان جان می‌بخشد مجموعهٔ نصایح و اندرز هائی است که در کتاب کلیلك ودمنك گرد آمده ودرخزانهٔ پادشاه موجود می‌باشد .

---

۱ ـ یوستی در کتاب «نامهای‌ایرانی» صفحه ٧٤

۲ ـ »　»　»　»

برزویه از شاه هند اجازهٔ دیدن این کتاب را گرفت باین شرط که آنرا فقط در حضور شاه بخواند و ازآن استنساخ نکند. بنابراین برزویه هرروز در حضور شاه قسمتی از این کتاب را میخواند و آنچه را که خوانده بود از بر میکرد ووقتی بخانه باز میگشت آنرا مینوشت وقتی که بایران باز آمد خسرو باو امر داد کتابی را که آورده است بپهلوی ترجمه کند. بدون تردید یك جزء حقیقت دراین افسانه یافت میشود. در مقدمه جالب توجه کلیلك و دمنك که آنرا ابن المقفع بعربی آورده است برزویه میگوید که این مسافرت را مخصوصاً بهند کردم وسلاطین هند[1] را دیدم ودرآنجا موادی از کلیلك و از چند کتاب دیگر برداشتم[2]. دراین مقدمه برزویه خود را پیرو هندیان معرفی میکند و نه فقط در آن نفوذ ادبیات بودائی آشکا را میشود بلکه مؤلف باصول علمی طب هندی نیزاشاره میکند. محتمل است در موقع اقامتش در هندوستان برزویه زبان سانسکریت را تاحدی فراگرفته باشد که بتواند پنچتنترا را بفهمد وبزبان مادری خود درآورد.

اینك موقع است بتحقیق و مطالعه در مطالبی بپردازیم که هویت بزرجمهر افسانه‌ای[3] را باهویت برزویه تاریخی میتوانند بادرستی و صحت منطبق سازند.

برزجمهر نیز مثل برزویه سفری در هندوستان نموده است. این دو اسم باجریان نفوذ هند که در زمان سلطنت خسرو اول محسوس بوده است توأم میباشند.

ابن‌الندیم درفهرست[4] چنین‌مینویسد: «اما راجع بکتاب (کلیلك ودمنك) آراء مختلف است. گفته شده است که هندیان آنرا ساخته اند و این معنی ازدیباچهٔ کتاب نیز مفهوم میباشد. بعضی گویند سلاطین اشکانی آنرا ساخته و هندیان بخطا آنرا بخود نسبت میدهند. عده‌ای نیز مدعی هستند که پارسیان آنرا نوشته اند و هندیان بیجهت آنرا بخود منسوب کرده اند. قومی گفته اند که بعضی ازاجزاء آنرا بزرجمهر حکیم ساخته است.»

بنابر عقیدهٔ ثعالبی[5] و فردوسی بزرجمهر کتاب «کلیلك» را که برزویه از هندوستان آورده است بپهلوی ترجمه کرده و دیباچهٔ مبنی برشرح حال برزویه

---

۱ - مقدمهٔ برزویه بر کتاب کلیله ودمنه - ترجمه واصلاح آقای نولدکه - درصفحهٔ ۱۲ از کتاب «اسناد مجمع علمی اشتراسبورگ» سال ۱۹۱۲ صفحهٔ ١٤

۲ - از کتاب فوق.

۳- من اهمیتی بروایتی که حمدالله مستوفی نموده وبرزویه یابزرجمهر را اهل مرو میداند نمی‌دهم. چیز عجیبی نیست اگر دو مرد معروف و معاصر هردو در یك شهر متولد شده باشند. بموجب روایتی دیگر (اصطخری در سلسلهٔ جغرافیون عرب صفحهٔ ۲٦۲) برزویه درناحیهٔ ابرشهر (نیشابور) متولد شده است.

٤ - صفحهٔ ۳۰٤ وبعد.

٥ - غرر ملوك چاپ زوتنبرگ صفحهٔ ٦۳۳

بر آن علاوه کرده است . ولی در این دیباچهٔ برزویه افعال مسند ببرزویه همه بصیغهٔ متکلم وحده است .

در ترجمهٔ عربی «کلیلك» که ابن‌المقفع نموده دیباچهٔ آن‌بامختصر تغییراتی که مترجم‌داده‌در آن‌دیباچه‌برزویه‌اشاره بتحصیلات‌طبی‌ومشاهداتی می کند که موید آشنائی او بعلوم می‌باشد .

نوشتن‌شرح‌حال شخصی درادبیات قدیم ودرادبیات پهلوی بسیار کمیاب است و تنها نمونهٔ که می دانم همان پندنامك بزرجمهراست . ما در این کتاب می بینیم عبارات و کلماتی از زبان بزرجمهر گفته شده که شباهت بسیار زیادی با بعضی از قسمتهای مقدمهٔ کلیلك برزویه که ابن‌المقفع ترجمه‌نموده است دارد .

دیباچه برزویه ... از رنجانیدن جانوران و کشتن مردان و کبر و خشم و خیانت و دزدی احتراز نمودم و ازهوای زنان اعراض کلی کردم وزبانرا از دروغ و سخنانی که از او مضرتی تولد کند چون فحش و بهتان و غیبت و سخریه بسته گردانیدم و از ایذاء مردمان و دوستی دنیا و جادوئی ودیگرمنکرات پرهیز واجب دیدم و تمنی رنج غیر از دل دور انداختم و درمعنی‌بعث وقیامت و ثواب و عقاب برسبیل افترا هیچ چیزنگفتم وازآن ببریدم و به نیکان‌پیوستم ورفیق‌خویش صلاح‌و عفاف‌را شناختم که هیچ یار وقرین چون صلاح نیست.

پس از خواندن مستخرجات پند نامك و مستخرجات دیباچهٔ کلیلك که بعداً نوشته میشوند باسانی شباهتهای دیگری نیز مشاهده خواهد شد .

امارا‌جع بکتاب پهلوی دیگر که بزرجمهر موضوع آن می‌باشد - کتاب‌بازی شطرنج - باز یك تماسی باکلیلك پدیدار است که ازاین قرار می‌باشد . پادشاه هندی که بازی شطرنج را برای پادشاه ایران فرستاد و باین ترتیب وسیلهٔ پیدا شد که بزرجمهر هوش وذکاوتش را ابراز دارد موسوم به دیوسرم میباشد . درکلیلك نیز برای دیوسرم (داب‌سلم در ترجمهٔ ابن المقفع و دیوسرمان در اصل سانسکریت و دابشلیم درترجمهٔ فارسی) پادشاه هندوستان است که بیدپای حکیم مجموعهٔ از قصص وحکایات راگرد آورده است .

این مقدمات مرا براین می‌دارد که گمان کنم بزرجمهر - این حکیم مرموز همان برزویه است که طبیب خسرو اول بوده ونام بزرجمهر یعنی « [حمایت‌شدهٔ] مهر بزرگ » تحریف برزمهر است (که معنایش این‌است « [حمایت‌شدهٔ] »مهر باشد» که اسم کامل برزویه میباشد.

این تغییر شکل نام برزمهر نباید درخط پهلوی آمده باشد زیرا در پهلوی اولین اجزاء این دو اسم برز ووزرگ شباهتی ابداً بیکدیگر ندارند. ولی در طرز نوشتن حرف عربی (برزمهر = بزرجمهر) این تغییر شکل متحمل است واقع شده باشد. منظور این‌است که این تصحیف چندی بعد از غلبهٔ اعراب یعنی در همان اوانی که شروع‌شد روایات قدیم ادورهٔ ساسانیان را بزبان عربی نقل کنندواقع شده‌است.

در این صورت دو ماخذ پهلوی ما پند نامك و کتاب بازی شطرنج بایستی دیرتر تدوین شده باشند یا لا اقل آنها را چندی بعد نوشته باشند ومؤلف یانویسندهٔ آنها هم معرب بزرجمهر را بشکل پهلوی وزرك مهر ساخته باشد .

با مطالعه در قسمتی دیگر از دیباچهٔ بندنامك که بزرجمهر در آن اشارهٔ ذیل را نموده است می‌توان ثابت کرد که پند نامك - بشکل فعلی - کتابی است که مبدأ آن زیاد کهنه نیست .

« در مدت سیصد سال[۱] خاندانی تباه شد ونامش فراموش شد که کسی یادی هم از آن نمی کند ومعابد مغان درهم ریخت وبناپاکی آلوده شد . »

بدیهی است که این کلمات پس ازغلبهٔ مسلمین برایران نوشته شده‌است. برطبق این جمله ما می توانیم تاریخ انشاء آنرا بسه قرن بعد از سلطنت خسرو اول یعنی در اواسط قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری) تعیین کنیم .

این درست همان موقع بحبوحهٔ تدوین کتب پهلوی است بدست علماء دین زرتشت از روی بقایای ادبیات مذهبی عهد ساسانیان گمان می کنم بنا بر مطالبی که گفته شد می‌توان با قدری احتمال بسط وتوسعهٔ داستان بزرجمهر را به ترتیب ذیل خلاصه نمود .

درموقع سلطنت خسرو اول ایران در تحت نفوذ ادبیات و تمدن هندوستان قرار گرفت . یکی از اولین محرکین جریان این نفوذ برزویه طبیب بود که برای مطالعه درحرفت و شغل خویش بهندوستان رفت و کتاب پنچنتترا را باسم کلیلگ ودمنگ به پهلوی آورد ومقدمهٔ برآن نوشت مشتمل برترجمهٔ حال خویش که در آن فلسفهٔ بشری متمایل بزهد و ریاضت راعرضه کرد که هر چند باطناً با مذهب زرتشت مخالف است ولی‌چون بامذهب قدریان که نتیجهٔ زروانیت‌رسمی[۱] است آمیخته بود ذوق وفکر متفکرین ایران قدیم را جلب نمود .

برزویه مورد عنایت خسرو اول بدین جهت واقع شده بود که پادشاه کمتر از روحانیان زرتشتی تعصب داشت وبافکار فلسفی یونانیان وهندیان علاقه مند بود. کتاب کلیلك معروف گشت و بزودی در طبقات فاضل ایران قدیم شناخته شد و چنان باعث شهرت مترجم آن گردید که نسلهای بعدنام اورا بدیباچهٔ یك کتاب دیگرهندی - بازی شطرنج‌به‌پیوستند. کلمات وعبارات حکیمانه‌ای ازبرزمهر- نام‌اصلی برزویه- نقل‌نمودند و جملاتی پر از اندرز و پند باو نسبت دادند که شخص او هرگز آن جملها را ادا نکرده است. بعدها افسانها وداستانهای مختلفی که بحکماء دیگرمرتبط بود باسم برزمهر پیوسته شد . با این ترتیب در طول چند قرن راجع به برزمهر افسانه‌هائی ساخته شد که حتی موضوع کتابهای کوچك افسانه‌های عرب واقع گردید . - در نتیجهٔ قرائت‌غلط رسم‌الخط عربی پهلوانا داستانها و گویندهٔ جملهای حکیمانه « بزرجمهر » نامیده شده

۱- بکتاب « تحقیقات دربارهٔ مذهب زرتشت و ایران قدیم » که مؤلف نوشته است مراجعه شود . صفحه۵ ٤ ومابعد .

است ولی چون نام مترجم پهلوی کلیلك همواره بشکل مصغر برزویه ضبط شده بالاخره چنین گمان میکنند که برزویه و بزرجمهر دو شخص مختلف و معاصری هستند که هردو نیز در یك شهر تولد یافته‌اند . - معهذا آثار هویت و شخصیت اصلی آنها باقی است: میگویند بزرجمهر پاره‌ای ازقسمتهای کلیلك‌را تدوین نموده یا بیشترآنکه برزویه آنرا از هندوستان آورده و بزرجمهر آنرا ترجمه کرده و مقدمهٔ بر آن نوشته است . (درآن مقدمه برزویه بصیغه متکلم وحده افعال را صرف میکند . ۱) بالاخره داستان جستجوی گیاه روان بخش و کشف کتاب کلیلك باسم برزویه متصل شده در صورتیکه تمام افسانه ها و عبارات حکمتی باسم بزرجمهر پیوسته شده است .

بر طبق نمونهٔ داستان احیقر که روایت آن در تهیهٔ افسانهٔ بزرجمهر دخیل بوده بزرجمهررا وزیراعظم پادشاه بزرگ قلمداد نموده و باین مناسبت کلمات و پندهای مربوط بمملکتداری را باو نسبت داده اند .

در قرن نهم میلادی (قرن سوم هجری که روحانیان زرتشتی سعی در احیاء ادبیات مذهبی بزبان پهلوی که در آنوقت جزء السنهٔ مرده بشمار میرفت مینمودند اسم مجعول حکیم را گرفته وآنرا بترکیب پهلوی (وزرگ‌مهر) درآوردند و با - تفصیلات مقدمهٔ کلیلك کتابی بسبك اندرز های زرتشتی تألیف نمودند که در آن چند عبارت که فلسفهٔ بشری و وارستگی برزویه را افشا میکند با مطالب حکمتی و الهی تلفیق نمودند بطوری که از آن این پندنامك راکه یك کتاب اساسی برای حاجت مؤمنین است ساختند .

ظاهراً درحدود همان موقع است که داستان بازی شطرنج بزبان پهلوی نوشته شده است .

در اواخر قرن دهم میلادی (قرن چهارم) پندنامك با اصلاحات و الحاقات لازمه برای موافق کردن آن باذوق و فکر عامهٔ مسلمین بفارسی ترجمه شد و این همان ترجمهٔ ایست که فردوسی آنرا در شاهنامه |بشعر| آورده است . ظفرنامهٔ فارسی که امروز وجود دارد نیز همان ترجمه است که باتعبیرات بیشتری آمیخته شده است . افسانه های مربوط ببزرجمهر در ترجمهٔ عربی خدای نامك که منبع اصلی آثار ثعالبی و فردوسی بوده نیز داخل شده بودند .

بالاخره هویت سیاه برزین یا | سیماه | برزمهر باهویت بزرجمهر توأم شده و با انتساب قتل برزین به برزمهر نقیصه ای را که در ترجمهٔ حال او موجود بوده باین ترتیب رفع نموده اند .

چون لااقل دو یاسه نفر از بزرگان بامر هرمزد چهارم بقتل رسیده اند - مطابق جامع ترین روایات که روایت فردوسی میباشد - باید دانست سومین این رجال

---

۱ - باکتاب و . شوون شرح کتابهای عربی مجلد دوم صفحهٔ ۸۴ راجع به «کلیلك»: فصل‌چهارم مربوط به‌برزویهٔ طبیب نگارش بزرجمهر پسر بختگان مقابله‌شود.

تاریخی ۱ سیماه‌برزین یا برزمهر برزویه طبیب (برزمهر) است که بقتل رسیده یانه .
تصور میکنم این احتمال خیلی ضعیف و سست است و دو دلیل مؤید این تصور می باشد :

اولا خیلی عجیب است اگر نام یکنفررا بدوشکل مصغر مختلف ضبط کنند یعنی برزویه و برزین .

ثانیاً از روایاتیکه پایه و اصل منابع ما میباشند چنین برمیاید که شهیدان ظلم و تعدی هرمزد از نجباء عالی ترین طبقات الناس بوده اند ولی هیچ دلیلی نیست که ثابت کند برزویهٔ طبیب - هرچند از خانوادهٔ خوبی‌هم باشد - بطبقهٔ مزبور تعلق داشته باشد خاصه که تا زمان خسرو دوم عروج باین طبقه‌کاری بسیار مشکل بوده‌است .

بعدها افسانه ها و حکایات و قصص جدیدی بافسانه های بیشماری که دربارهٔ بزرجمهر موجود بوده علاوه شده است . تعجب این است که داستان رشتهٔ جواهری که مرغی بلعید و مطابق روایت شاهنامه باعث خشم خسرو انوشیروان بر بزرجمهر واقع گردید باطرز دیگری در یکی از دو افسانه ای که مربوط ببزرجمهر در مرزبان نامه یافت میشود نقل گردیده است .

۱- ایزدگشسب یا یزدگشنسب وزیرهرمزد -- برطبق داستان پهلوی ورهران چوبین- کشته شده‌است اما نه بدست هرمزد بلکه یکی از همراهان خاص او در جنگ اورا بقتل رساند (در دیناوری و نهایت الارب و بلعمی منقول است که پسرعمویش اورا کشت) این‌یکی ازبزرگترین‌رجال است که پروکوپیوس« Procope »ومناندرس «Ménandre» اسمش‌را ایسذگوسنس ، یسذگوسنت ضبط‌نموده‌اند (یوستی‌در کتاب اسامی ایرانی صفحهٔ ۱٤۹) و رهران اذرمهان محتمل است همان ورهران اذر اذرمهان باشد که نام و تصویر او بر نگینی نقر شده است . (موردتمان در مجلهٔ انجمن تحقیقات شرقی سال سی ویکم صفحهٔ ٥۹٤ نمرهٔ ۳۰).Z. D. M. G

ضمیمه

مستخرج ازمقدمهٔ کـلیله ودمنه که برزویه به پهلوی نوشته و ابن‌المقفع آنرا بعربی آورده است :

چنین گوید برزویهٔ طبیب مقدم اطباء پارس که پدرمن ازلشکریان ۱ بود و مادر از خاندان‌علماء دین زردشت واول نعمتی که خدای تعالی۲ بر من تازه گردانید دوستی پدر ومادر بود وشفقت ایشان برحال من چنانکه ازفرزندان دیگر مستثنی بودم و بمزیت تربیت وترشیح‌مخصوص‌شدم وچون سال عمر من بهفت رسید مرابمؤدبان‌سپردند، چون در کتابت ماهرشدم پدرومادر را شکر گفتم ودر علوم نظر کردم نخستین‌چیزی که درآن رغبت کردم علم طب بود و چندانکه اندك مایهٔ وقوف افتاد و فضایت آنرا شناختم برغبتی صادق و حرصی غالب در تعلیم آن می کوشیدم تا بدان صنعت شهرتی تمام یافتم و در معالجهٔ بیماران متهدی شدم . آنگـاه نفس خویش را میان چهارکار که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت مخیر گردانیدم: وفورمال، لذات‌حال، ذکر سایر و ثواب باقی . آنچه مرا باین انتخاب واداشت این بود که علم طب بنزدیك همهٔ خردمندان ستوده است و پیروان هیچ کیش و مذهبی آنرا ذم نکنند و در کتب طب آورده اند که فاضل ترین اطباء آن است که برعلاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نماید که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هرچه‌کاملتر بیابد و رستگـاری عقبی مدخر گردد تاچون آن تاجر نباشد که یاقوت سرخ گرانبهائی را که بدان تمام ثروت دنیا میتوانست یافت بخرمهرهٔ بی بهائی داد، و بازدر کتب قدماء یافتم که طبیعی که بصنعت خویش مزد اخروی طلبد از نصیب دنیوی باز نماند و بدان کشاورز ماند کـه غرض او در پراکندن تخم دانه باشد که قوت اوست اماکاه که علف ستور است خود بتبع حاصل آید .

پس برمداوای بیماران بجهت ثواب‌آخرت اقبال کردم و هر کجا از بیماری نشان یافتم که در وی امید صحت بود معالجهٔ او بروجه حسبت کردم و اگر امیدشفا نیز مقطوع بود برای تسکین درد و رنج او هرچه در قوه داشتم دریغ نکردم و برکار خود اجر و مزدی نخواستم وچون یك‌چندی گذشت و طائفه ازامثال خودرا که درعلم دون یا برابر بامن بودند در مال وجاه برخویشتن سابق دیدم نفس بدان مایل گشت و تمنی مراتب این جهانی برخاطر گذشتن گرفت نزدیك آمد که پای از جای برود باخود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کرد و خردمند چگونه آرزوی چیزی در دل جای دهد که رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع و استمتاع آن اندك و اگر در عاقبت کارها فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم برتو بسر آید و قویتر آسیبی درکارهای دنیامشارکت مشتی‌دون عاجز است که بدان مغرور

۱ــ راجع باشکریان و « اسواران » بکتـاب « شاهنشاهی ساسانیان » بصفحهٔ ٤٤ مراجعه شود . این کتاب را دوست فاضل ومحقق این‌بنده آقای مجتبی مینوی بفارسی ترجمه‌فرموده‌اند و قریباً طبع خواهد شد .

۲ــ منظور یزدان یااورمزد است که درترجمه تغییر یافته است .

گشته اند از این اندیشه ناثواب درگذر و همت برا کتساب ثواب آخرت مقصور گردان که راه مخوف است و ... چون براین سیاقت در مخاصمت نفس مبالغت نمودم بر راه راست بازآمد و برغبتی صادق و حسبتی بی‌ریا روی بعلاج بیماران آوردم و روزگار دراز درآن مستغرق گردانیدم تا بمیامن آن در های روزی برمن گشاده گشت و صلات پادشاهان۱ برمن متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستکامی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقران گذشتم .

(سپس مقداری از مشهودات و آراء شخصی خودرا دربارهٔ ادیان و ملل و صعوبت تمیز بین بدو خوب بیان نموده است . بصواب یا بخطا نولدکه گمان‌میکند که این قسمت را ابن المقفع بر این‌فصل علاوه نموده است ۲)

بنابراین از رنجانیدن جانوران و کشتن مردمان ... (چون ابتداء فصل)

(پس از مباحثات جدیدی بانفس مؤلف برآن میشود که چون‌تقدیر انسانی نامعلوم است بهتر این است که بکارهای اخروی و بامور معنوی بپردازد)

... بدین امید عمری میگذاشتم.... تاسفر هندوستان پیش‌آمد برفتم ودرآن دیارهم شرائط بحث و استقصاء هرچه تمامتر بجای‌آوردم و بوقت بازگشتن کتب استنساخ نموده| آوردم و یکی از آن کتابها کلیله‌ودمنه است . (نقل‌از کلیلهٔ‌بهرامشاهی)

مستخرج از پندنامك بزرجمهر

۱ - پندنامك پهلوی

۱ - من بزرگمهر بختگان . . . ۳ این یادگار را بیاری و نیروی یزدان و دیگر روانهای خوب و بفرمان خسرو شاهنشاه ایرانیان نوشتم تافرهنگ خوب بودن را برای‌آنان که بحکم تقدیر و امتیاز برمسند سعادت تکیه زده اند شاید وآنرا بگنج شایگان نهادم .

---

۱ -- مقصود شاهنشاه (شاه شاهان) و شاهزادگانی است که بعنوان پادشاهی حکومت میکردند .

۲ -- مترجم گوید عقیدهٔ پروفسور نولدکه تأیید میشود با نچه که ابوریحان بیرونی در کتاب الهند گوید :

«آرزودارم کتاب پنج تنترا را که نزدما به کلیله و دمنه معروف است ترجمه کنم زیرا این کتاب که ازهندی بفارسی و بعد از فارسی بعربی رفته است بردست کسانی گذشته است که از تغییر مصون نمانده است . چنانکه عبدالله ابن‌المقفع باب برزویه‌را برآن افزوده است بقصدآنکه مردمان سست عقیده را در دین بشك اندازد تا بسهولت بمذهب مانوی درآیند . درصورتیکه ابن المقفع از اضافه کردن این باب دریغ نکرده لابد از تغییر اصل کتاب‌نیز خودداری ننموده است .- »

۳ -- استاد کریستنسن ترجمهٔ مناصبی که بزرجمهر برای خود شمرده چنین کرده است : «وزیر اعظم شورای خصوصی مملکت و هیربد خسرو » ولی این‌ترجمه با متن پهلوی که آن نیز چندان روشن نیست کاملاتطبیق نمیکند .

از آنجا که خواستهٔ گیتی همه گذرنده و تباه شدنی و گردنده است آنکس هم که دارای خواستهای این جهانی شود، و موهبت الهی براو فر و بزرگی بخشد، و وکوشش بی رنج او را میسر گردد، و خواستهٔ فراوان اندوزد، و بمهترین کار و پادشاهی رسد، وبرترین جاه را گیرد، وبزرگترین نام خواهد، و بنامبردارترین طریقی افروزش مان ومیهن کند ۱، واورا زندگانی دراز وافزایش فرزند و پیوند وامید بزرگ و موهبت نیك برای عدل وداد وسود مردمان وپایداری نام وکارهای پادشاهی ونیز هرگونه فرخی دیگر در گیتی که هر یك گواه دیگری است حاصل شود چون باصاحبان این عقیده همداستان باشد که آن چند چیزرا پایداری نیست مردی دوربین گردد.

درمدت یکصدسال تن بپایان وپادشاهی به نیستی رسید ودرمدت سیصدسال دوده به بتباهی ونام بفراموشی رسید وازخاطرها محوشد ومان ومیهن بسوی ویرانی وآلودگی وناف وپیوند به پستی وناپدیدی رفت وکوشش به بی بری ورنج وبار به بی ثمری رسید وپادشاهی بدست خدایان نماند و خواسته بدست آنانکه فرخی زمان ایشانرا آفریده شده بود نایستاد اماکار روز بازپسین پایدار است وتباهی نیابد و حقیقت رادی و نام آنجهانی و کردار نیك هیچکس را نتوان ازمیان برد.

اکنون من هرچند میلی غالب بکوشش در رادی ورزیدن و پرهیز از گناه کردن دارم در قدرتم نیست که ازعمل بر موجب فرمان خدایان زمان حکومت جائره جلوگیری کنم، چشم را ازدیدن گناهان تا آنجا که می‌دانم بمیل پرهیز می دهم. به هستی یزدان و نیستی دیوان، دین وروان و بهشت ودوزخ وروزشمار و جزای سومین روز بعد ازمرگ ورستاخیز وزندگی آنجهانی بیگمانم ورادی وآسایش تن وروان و جان وهرنیکی دنیوی واخروی دلخواه من است و نیز برای سود مردم روزگار کلمه‌ای چند براین یادگار نوشتم.

۲ - کدام مردم فرخ تر است؟ آنکه بی گناه تر

۳ - کدام بیگناه تر؟ آنکه بقانون یزدان راست تر ایستد وازقانون دیوان بیشتر پرهیزد.

٤ - که قانون یزدان وچه قانون دیوان؟ قانون یزدان خوبی وقانون دیوان بدی است.

٥ - چه خوبی وچه بدی است؟ خوبی دراندیشه نیك، گفتار نیك و کردار نیك وبدی اندیشه‌بد گفتاربدو کرداربد است ....

۸ - بخوبی کیست شایسته تر؟ آنکه داناتر.

۹ - که داناتر؟ آنکه فرجام تن ودشمنیهای روان شناسد وخویشتن از دشمنی روان بی‌بیم وبرتر داند.

۱۰ - چه فرجام تن؟ فرجام تن تباهی بدن ودشمنی روان این‌اند: دروج،

۱ - ترجمهٔ مؤلف محترم باین ترتیب است: «که افروزش آتش مقدس درخانهٔ مغان کند».

اهریمنی، بفریفتن ونابودی مردمان فراز دادن.

۱۱ - آن دروج چه؟ - آزونیاز ، خشم ورشك وننگ‌وشهوت و کین و غملت وسخن چینی

. . . .

۲۲ - مردمان را کدام هنر به ؟ - دانش وخرد | خداداد |.

۲۳ - . . . کدام یك ازین دو بهتر ؟ آنکه تن بی بیم تر وبی گناه تر وبی رنج تر تیمار کند .

۲٤ - دانش یا خرد | خداداد | کدام برای مردم بهتر ؟ خرد شناسائی کار و دانش پسندکار است .

۲۵ - گهر کدام به ؟ زیرمنشی وچرب گوئی .

۲٦ - خوی چه به ؟ نهانی بهشت ایزدان خواهی

۲۷ - دادچه‌به؟ بهی

۲۸ - کام کدام راست تر ؟ بی گناهی

۲۹ - خوبکاری کدام به ؟ خرسندی باندك

۳۰ - کرداری چه به ؟ دین بیادداری

۳۱ - فرهنگ کدام‌به ؟ آن که بدان راندن زمان و رهانیدن روان بهترتوانند

۳۲ - آزرم کدام به ؟ بهدوستی و خوشکنی

۳۳ - دام (Gloire) چه مه؟ خویشکاری

۳٤ - هیمار (دشمن) کدام ستبرتر ؟ کنش بد

۳۵ - بمردمان فرهنگ به یا گوهر خرد؟ افزایش تن از فرهنگ باشد وخیم (Caractére) پایدار از گوهر خرد آید . فرهنگ آرایندهٔ تن است وخیم نگاهبان جان .

. . . .

۵٦ - چیزیکه بمردمان رسد ببخت بود یابه کنش ؟ بخت و کنش بایکدیگر چنان اند که تن و جان ، چه تن بی جان کالبدی بیکار است و جان بی‌تن‌باد نا گرفتنی است ؛ و چون بایکدیگر آمیخته باشند نیرومند وسودمند باشند ۱ .

۵۷ - بخت چیست و کنش چیست ؟ بخت نیز کنش نهانی است که بمردمان داده شده‌است .

۵۸ - حواستهٔ گیتی بچه ماند ؟ بچیزیکه بخواب بینند گاه نیك و گاه بد ، چون از خواب برآیند چیزی آنجا نیست .

---

۱ - این موضوع در اواخر دورهٔ سلطنت ساسانیان همواره مورد بحث بوده و بافکری قدری در کتاب «مینوی خرد» که کتاب پهلوی آن دوره میباشد مورد فحص و بحث قرار گرفته است . دردورهٔ بعد از ساسانیان متابعت شدیدی که از مذهب زرتشت بعمل میآمداین عقیده‌را قدری مطرود و مردودساخت.- بکتاب « تحقیقات دربارهٔ‌مذهب زرتشت در ایران قدیم » تألیف آقای کریس تنسن بصفحهٔ ۵۷ و مابعد مراجعه شود .

۵۹ ـ اندر گیتی که سر بلند تر ؟ فرمانروای نیرومند پیروزگر نکوکار
۶۰ ـ که مستمند تر ؟ درویش نابخرد کجرو
۶۱ ـ که نافرخ تر ؟ دین آگاه کجرو

. . . .

۱۶۹ ـ به گیتی فریفته مبوید اگرچند بسیار خواسته اندرجهان دارید، چه گیتی بکس بنماند و نه گوشك و خان و مان و شادی بارث دهد ... ۱

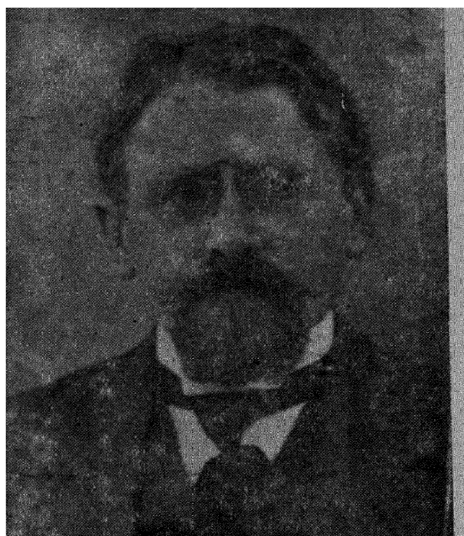
روایت فردوسی

مستخرج از اولین ظفرنامهٔ فارسی

یکی آفرین کرد بر شهریار
که دل شد بکردار خرم بهار
چنین گفت کای داور تازه روی
که بر تو نیابد سخن عیب‌جوی
خجسته شهنشاه پیروز بخت
جهاندار با دانش و نیك بخت
نوشتم سخن چند بر پهلوی
ابر دفتر و کاغذ خسروی
سپردم بگنجور تا روزگار
بر آید بخواند مگر شهریار
بدیدم که این گنبد دیر ساز
نخواهد همی لب گشادن براز
اگر مرد برخیزد از تخت بزم
نهد بر کف خویش جانرا برزم
زمین را بپردازد از دشمنان
شود ایمن از رنج اهریمنان
شود پادشا بر جهان سر بسر
بیابد سخنها همه در بدر
بگیرد بمردی جهان فراخ
کند گلشن و باغ و میدان و کاخ
نهد گنج و فرزند گرد آورد
بسی روز بر آرزو بشمرد
فراز آورد لشکر و خواسته
شود کاخ و ایوانش آراسته
گرایدونکه درویش باشد برنج
فراز آرد از هرسوئی نام و گنج
ز روی و ز ناروی گرد آورد
ز صد سال بر بودنش نگذرد
شود خاك و بی بر شود رنج اوی
بدشمن بماند همه گنج اوی
نه فرزند ماند نه تخت و کلاه
نه ایوان شاهی نه گنج و سپاه
چو بنشینند آن جستن باد اوی
بگیتی نگیرد کسی یاد اوی
برین کار چون بگذرد روزگار
ازو نام نیکو بود یادگار
ز گیتی دوچیز است جاوید و بس
دگر هر چه باشد نماند بکس
سخن گفتن نغز و کردار نیك
بماند چنان تا جهانست و ریك
ز خورشید وز آب وز باد و خاك
نگردد تبه نام و گفتار پاك
بدینسان بود گردش روزگار
خنك مرد با شرم و پرهیزگار

---

۱ ـ تمام این قسمت بسعی و اهتمام دوست فاضل و ارجمند من آقای مینوی از کتاب گنج شایگان که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ مجلس موجود است استخراج شد و چون بی یاری و همراهی ایشان انجام این کار از عهدهٔ من بنده خارج مینمود فرصت‌را مغتنم شمرده وباین وسیله تشکرات همیشگی خودرا از ایشان تجدید میکنم .ـ



مسیو آرتور کریستن سن

مستشرق معاصر دانمارکی نویسندهٔ کتاب گرانبهای معروف «امپراطوری ساسانیان» و رسالهٔ «داستان بزرجمهر» و کتب و رساله های مهم دیگر دربارهٔ ایران .

چو بگشاد روشن دل شهریار   فراوان سخن کرد ازو خواستار
بدو گفت فرخ کدامست مرد   که دارد دلی شاد و بی باد سرد
چنین گفت کانکو بود بی گناه   نبرده است اهریمن او را ز راه
بپرسیدش از کژی و راه دیو   ز راه جهاندار کیهان خدیو
بدو گفت فرمان یزدان بهیست   که اندر دو گیتی بدو فرهیست
در بدتری راه اهریمن است   که مرد پرستنده را دشمن است
خنك در جهان مرد برتر منش   که پاکی وشرم است پیراهنش
چو دانش تنش را نگهبان بود   همه زندگانیش آسان بود
بماند بدو رادی و راستی   نکوبد در کژی و کاستی
هر آن چیز کو بهرهٔ تن بود   روانش پر از مرگ دشمن بود
ازین هر دو چیزی ندارد دریغ   که بهر نیام است یا بهر تیغ
کسی کو بود بر خرد پادشا   روانرا نراند براه هوا
سخن مشنو از مرد افزون منش   که با جان روشن بود بدکنش
بپرسید کسری که از کهتران   کرا باشد اندازهٔ مهتران
چنین گفت آنکس که داناترست   بهر آرزو بر توانا تر است
کدام است دانا بدو شاه گفت   که دانش بود مرد را در نهفت
چنین گفت هر کو بفرمان دیو   نبرد دل از راه کیهان خدیو
کسی را نه بر خیره فرمان برد   که خصم روانست و دام خرد
ده اهریمنند آن به نیروی شیر   که دارند جان و خرد را بزیر
بدو گفت کسری که ده دیو چیست   کز ایشان خرد را بباید گریست
چنین داد پاسخ که آز و نیاز   دو دیوند بازور و گردن فراز
دگر خشم ورشکست و ننگست و کین   چو نمام و دو روی و ناپاك دین
دهم آنکه از کس ندارد سپاس   به نیکی وهم نیست یزدان شناس
بدو گفت ازاین شوم ده پر گزند   کدام است اهریمن زورمند
چنین داد پاسخ بکسری که آز   ستمکاره دیوی بود دیر ساز
که اورا نه بینی تو خشنود هیچ   همه در فزونیش باشد بسیج
نیاز آنکه او را ز اندوه و درد   همه کور بینند و رخساره زرد
کزین بگذری خسروا دیو رشك   یکی دردمندی بود بی پزشك
اگر در زمانه کسی بی گزند   به بیند شود جان او دردمند
دگر تنك دیوی بود پر ستیز   همیشه بدکرده چنگال تیز
دگر دیو کین است پرخشم و جوش   ز مردم برآرد بناگه خروش

نه بخشایش آرد بکس بر نه مهر / دژ آگاه دیوی پر آژنگ چهر
دگر دیو نمام کو جز دروغ / نداند نراند سخن با فروغ
دگر آنسخن چین دو رویه دیو / بریده دل از ترس کیهانخدیو
میان دو تن جنگ و کین افکند / بکوشد که پیوستگی بشکند
دگر دیو بی دانش نا سپاس / نباشد خردمند و نیکی شناس
بنزدیك او رای وشرم اند کیست / بچشمش بدونیك‌هردو یکی‌است
ز دانا بپرسید پس شهریار / که چون دیو بادل کند کار زار
به بنده چه داده است کیهانخدیو / که از کار کوته کند دست دیو
چنین داد پاسخ ورا مرد دین / که ای شاه با دانش و آفرین
زشمشیر دیوان خرد جوشن‌است / دل و جان دانا بدو روشن است
گذشته سخن یاد دارد خرد / بدانش روان را همی پرورد
خرد باد جان ترا رهنمون / که راهی دراز است پیش‌اندرون

.... / ....

بدو گفت ازینره کدامست شاه / سوی نیکوئیها نماینده راه
چنین داد پاسخ که راه خرد / ز هر دانشی بیگمان بگذرد
همان‌خوی نیکو که مردی بدوی / بماند همه ساله با آبروی
وزین گوهران گوهری استوار / تن خوش ندیدم من از روزگار
وز ایشان امید است آهسته تر / بر آسوده از رنج و شایسته تر
وزین گوهران آز دیدم برنج / که همواره سیری نیابد ز گنج
بدو گفت شاه از هنر ها چه به / که گردد از او مرد جوینده مه
چنین داد پاسخ که دانش بهست / خردمند خود بر مهان برمهست
که دانا نیازد به تندی به گنج / تن خویش را دور دارد ز رنج
ر نیروی خصمش بپرسید شاه / که‌چون‌جست‌خواهی‌همی‌دستگاه
چنین داد پاسخ که کردار بد / بود خصم روشنروان خرد
ر دانا بپرسید پس دادگر / که فرهنگ‌بهتر بود یا گهر
چنین داد پاسخ بدو رهنمون / که فرهنگ‌باشد ز گوهر فزون
که فرهنگ آرایش جان بود / ز گوهر سخن گفتن آسان بود
گهر بی‌هنرزاروخواراست‌وسست / بفرهنگ باشد روان تندرست
بدو گفت جانرا زدودن زچیست / هنر های تن را ستودن زچیست
بگویم کنون گفت من سر بسر / اگر یادگیری ز من در بدر
خرد خود یکی خلعت ایزدی‌است / ازاندیشه‌دور است‌ودوراز بدیست

.... / ....

وزین پس بپرسید کسری ازوی / که ای نامورمرد فرهنگ جوی
بزرگی بکوشش بود یا به بخت / که یابد جهاندار ازو تاج وتخت

چنین داد پاسخ که بخت و هنر / چنانند چون جفت با یکدگر
چنان‌چون تن‌وجان که‌یارندوجفت / تنومند و پیداو جان در نهفت
همه کالبد مرد را کوشش است / اگر بخت بیدار در جوشش‌است
بکوشش بزرگی نیاید بجای / مگر بخت نیکش بود رهنمای
و دیگر که گیتی فسانست و باد / چو خوابی که بیننده گیرد بیاد
چو بیدار گردد نه بیند بچشم / اگرنیکوئی‌دید اگر دردوخشم
.... / ....
برسید و گفتا چه دیدی شگفت / کزان برتراندازه نتوان گرفت
چنین گفت با شاه بوزرجمهر / که‌یکسرشگفت‌است گردان‌سپهر
یکی مرد بینی تو با دستگاه / رسیده کلاهش بابر سیاه
که او دست چپ‌را نداند زراست / ز بخشش فزونی نداند زکاست
یکی گردش آسمان بلند / ستاره بگوید که چونست و چند
فلك رهنمونش بسختی بود / همه بهر او شور بختی بود

۳ - دومین ظفرنامهٔ فارسی[۱]

محاوره بین بزرجمهر و استادش :

ابوزرجمهر گفت :

« از استاد خود استفادت مینمودم و او جواب میگفت : گفتم ای استاد ازخدا عز و جل چه خواهم که همهٔ نیکوئیها خواسته باشم گفت سه چیز : تندرستی و ایمنی و توانگری .

گفتم کارها بکه بسپارم. گفت بآنکس که [بکار] خویشتن شایسته باشد .

گفتم از که‌ایمن باشم. گفت ازدوستی که حاسد نباشد .

گفتم چه‌چیز است که بهشت [بدان]سزاوارباشد. گفت علم‌آموختن و بجوانی بکار حق مشغول بودن .

گفتم کدام عیب است که نزدیك مردم معتبر نماید. گفت هنرخود گفتن .

گفتم چون دوست ناشایست پدیدآید چگونه ازوی بباید برید. گفت بسه‌چیز بزیارتش کم رفتن، ازحالش ناپرسیدن و از وی حاجت ناخواستن .

گفتم کارها بکوشش بود یا بقضا. گفت کوشش قضاراسبب است [۲]

گفتم از جوانان چه‌بهتر و از پیران‌چه نیکوتر. گفت از جوانان شرم و دلیری و از پیران دانش و آهستگی .

گفتم حذراز که‌باید کرد تا رستگارباشم. گفت ازمرد چاپلوس وخسیسی که توانگر شده باشد .

---

۱ - قطعات منتخبهٔ فارسی Chrestomatie Persane جلد اول از چاپ شفر صفحهٔ ۳ و بعد بصفحهٔ ۱۵ و بعد همین کتاب مراجعه شود . ۲ - باشعر فردوسی : بزرگی بکوشش بود یا ببخت و به بند ۵٦ پندنامگ مراجعه شود .

گفتم سخی کیست. گفت آنکس که سخاوت کند و دلشاد شود.
گفتم چه چیز است که مردم جویند و کسی تمام درنیافت. گفت سه چیز: تندرستی و شادی و دوست مخلص.
گفتم نیکوئی بهتر یا از بدی دور بودن. گفت از بدی دور بودن سرهمهٔ نیکوئیهاست.
گفتم هیچ هنر باشد که عیب شود گفت. سخاوتی که با منت بود.
گفتم چه چیز است که دانش را بیفزاید. گفت راستی.
گفتم چه چیز است که بر دلیری نشان است. گفت عفو کردن چون قادر شود.
گفتم چکنم که بطبیب حاجت نباشد. گفت کم خوردن و کم بخواب رفتن و کم گفتن.
گفتم در جهان چه نیک تر است. گفت تواضع بی‌منت وسخاوت نه از بهر مکافات.
گفتم درجهان چه زشت تر. گفت دو چیز. تندی از پادشاهان و بخیلی از توانگران ۱.

ترجمه ازمروج‌الذهب مسعودی چاپ باربیه دومنارد ۲ جلددوم صفحهٔ ۷-۲۰۵

روزی انوشیروان حکماء را بار داد که از آراء ایشان استفادت کند. چون هریك از ایشان در حضور او بجای خود قرار گرفت وی گفت مرا بحکمتی دلالت کنید که هم متضمن منفعت من باشد و هم عامهٔ رعیت را سودمند آید. هریك از ایشان رأئی که بنظرشان رسید بیان کردند و انوشیروان سر بزیر افکنده و در گفتار ایشان فکر میکرد تا نوبت به بزرجمهر بختگان رسید وی گفت شهریارا من این حکمت را برای تو در دوازده جمله جمع خواهم کرد. گفت بگو بزرجمهر گفت:

۱ ـ در شهوت و رغبت و ترس و خشم و هوس از خدا بپرهیز و درهریك از این امور که پیش آید چشم سوی خدا دار نه سوی مردم.

۲ ـ در گفتار و وفای بوعده‌ها وشروط و عهود و پیمانها راستی پیشه‌ساز.

۳ ـ در هرامری که پیش آید بادانایان مشورت کن.

٤ ـ دانشمندان و مردم شریف الاصل و مرزبانان و سپهبدان و دبیران و سایردرباریان هریکرا بقدرمنزلتشان اکرام نما.

٥ ـ برکار موبدان دقت نما و در حساب کارگزاران وعمال از روی عدالت تفتیش کن و نیکوکاران ایشان را پاداش و بدکارانشان را کیفر ده.

٦ ـ کار زندانیان را بررس باینکه غالباً آنهارا ببینی تا بفرمائی بدکار را دربند محکم نگاهدارند و بیگناهانرا رها سازند.

۷ ـ بهامن‌داشتن راهها و بازارها و نرخها و تجارتها همت برگمار.

۸ ـ رعیت‌را برحسب گناهانشان ادب کن وایشانرا درحدودوظائفشان نگاهدار.

۹ ـ سلاح و جمیع آلات کارزار را آماده ساز.

۱۰ ـ باهل و اولاد و نزدیکان خویش اکرام کن و آنچه که ایشان را شایسته و لازم است آماده دار.

---

۱ ـ با بند شصتم از پندنامک مقابله شود.

۲ ـ بصفحهٔ ٥۲۹ شمارهٔ ۷ مراجعه شود.

۱۱ - عیون برمرزها برگمار تاازمحذورات قبل از وقوع آنها آگاه شوی و جلوگیری کنی .

۱۲ - درکار وزیران و درباریان دقت نما و از ایشان کسانی را که ناپاك و نادرست و نالایقند تبدیل کن .

انوشیروان فرمود که این سخنان را بزر نوشتند و گفت این کلمات حاوی جمیع انواع سیاستهای مملکتی است .

دستور های سیاسی بزرجمهر

نقل از سیاست نامهٔ نظام الملك

بزرجمهر بختگان در پیش نوشیروان گفت « ولایت ملك راست وملك ولایت باشکر داده است و مردم لشکر را برمردم ولایت مستولی گردانیده و اگر لشکر بر ولایت ملك مهربان نباشند و برمردم ولایت رحم و شفقت ندارند و همه در آن کوشند که کیسهٔ خویش پرزر کنند و غم ویرانی ولایت و درویشی رعیت نخورند و هرگاه لشکررا درولایت زخم و بند و زندان و دست غضب و جنایت و عزل و تولیت باشد آنگاه چه فرق باشد میان ملك و ایشان که همیشه این کار ملوك بوده است نه کار لشکر و رضا نداده اند که لشکر را این قوت وتمکین باشد ودرهمهٔ ایام تاج زرین ورکاب زرین وتخت زرین و سکه جز پادشاهان را نبود و دیگر گفت اگر ملك میخواهد که اورا برهمهٔ ملوك فضل بود اخلاق خویش‌را آراسته ومهذب گرداند و خصلتهای خویش نیکو گرداند و ازخصلت بد دور باشد. گفت کدامند گفت خصلت های بد این است :

حقد، حسد ، کبر ، غضب ، شهوت ، حرص ، امل ، لجاج ، دروغ ، بخل ، خوی بد ، ظلم ، خودکامی ، شتابزدگی ، نام‌یابی ، سبکساری . اما خصیتهای نیك : حیا ، حسن خلق ، حلم ، عفو، تواضع ، سخاوت ، صدق ، صبر ، شکر ، رحمت ، علم ، عقل ، عدل - هرگاه که کاربندی این خصلتها بترتیب همه کارها بداند سخت دادگر بود و در داشتن زیردستان و دراحوال مملکت هیچ مشیری حاجت نیاید همه بدست او بر آید . »

ترجمه و نقل از مروج‌الذهب مسعودی چاپ‌مصر مجلددوم صفحهٔ ۲۰۹ (الحاق‌مترجم)

کلمات ذیل به بزرجمهر منسوب است :

« در انوشروان دوخصلت متضاد ملاحظه کردم که دیگر مثل آنرا ندیدم . روزی شاه بارعام داده بود یکی ازخواص‌خاندان اوواردشد و شاه بوزیرخود امرداد مرد ناخوانده را برانند و مدت یکسال اجازه ورود بدربار باو ندهند زیرا ازمرتبهٔ که برایش معین شده بود بمرتبهٔ غیر خود در بارگاه تعدی و تجاوز کرده بود . در موردی دیگر راجع بامری مخفی درحضور شاه شور میکردیم . خدام او که درپشت تخت و بستر او اجتماع کرده بودند چنان باصدای بلند سخن میگفتند که باعث برهم زدن جلسه میشد .

من بشاه موضوع را تذکر دادم و اختلافیکه بین این دوحالت بود یادآوری نمودم شاه گفت متعجب نشوید زیرا اگر ما پادشاه بر رعیت هستیم خدام ما پادشاهند برارواح ما و در خلوت اعمالی از ما صادر میشود که با آن اعمال جز این چاره ای نداریم که از خدم خود ملاحظه کنیم.

نقل از کتاب «جاویدان خرد» ابوعلی مسکویه. چاپ طهران درسنهٔ ۱۲۹۳ صفحهٔ ۴۹ و بعد (الحاق مترجم).

کلمات بزرگ مهر. بزرجمهر از حکماء مشهور است میگوید دیدم دنیارا باتغییر و زوال و اهل دنیارا درگرد ماتمهای چیزی و کسی که تلف شد یامیشود و متاع دنیارا اندك و خوف و زوال آنرا بسیار و زندگانی در آن ناقص و نیز دیدم که اگر دنیا بتمام یك کس را بود و بتمام مطالب وآرزو های خود اززن و فرزند و عزت و احترام و تسلط بردشمنان برسد و از آفات و مکروهات درآمان باشد ودر کمال فارغ بالی سالهای سال که نهایت عمر آدمی تواند بود زندگانی نماید تا وقتی که بدنش فرسوده شود و حسن و جمال ازو مفارقت کند بصدسال بکشد و این مدت خود معلوم که در جنب ملك بیزوال چه باشد و بعد ازو باندك زمانی جمیع آنچه جمع کرده بود متفرق گردد و بناهائی که گذاشته خراب شود و نام او از یاد رود و جیش فراموش و اندوخته او و مال کسب او فاسد و خیال و حکومت او مستقل و اموال او بمیراث خوران متصل گرددمگر تقوی ونیکوکاری که عامل آن خراب و ضایع نمیشود ذکر جمیل او دردلها باقی میماند. بر آن شدم که احتراز کنم از هر شر و بدی که باعضای وجوارح کردنی باشد ودردل گره زدنی ونزدیك کردم نیکوکاری وباندوختن آشنائی که باعث یادآوری و ذکر خیر بود بنابراین این سخنان را که بطریق سؤال و جواب نوشته‌ام یادگار گذاشتم. اگر کسی گوید که کیست اولی بسعادت گوئیم آنکه گناهان او کمتر باشد اگر گویند گناهان که کمتراست گوئیم آنکه‌قائم‌تر باشد بدین خدا و دورتر از دین شیطان اگر گویند دین خدا کدام است گوئیم نیت نیك و گفتن و کردن خوب اگر گوید چیست نیك گوئیم میان روی و گفتن خوب راستی و کردن خوب جوانمردی و درگذشتن از لغزش مردم اگر گوید این شیطان کدام است گوئیم نیت بدو گفتن و کردن بد اگر گوید چه چیز است نیت بد گوئیم افراط و تفریط و گفتن بدروغ و عمل ببخل اگر گوید کدام است میانه روی گوئیم بیاد آوردن زوال نعمت دنیا تا باهل آن سلوك نیکو نمایند و حق دوستان و خویشان بگزارند ونفس خودرا از هواوهوس که موجب بلاست دردنیا وسبب شقاوت در آخرت بازدارند اگر گوید افراط چیست گوئیم درگمان بودن که لذات جسمانی وحیات جسم و دولت دنیوی همیشه برقرار است و زوال و فنا ندارد و راقم این کتاب که انتخاب جاویدان خرد است میگوید که سخن این حکیم کامل که دین حق میانه رویست و دین شیطان افراط و تفریط اگرچه میانه‌روی در هرکار خوبست اما میتواند بود که مدعا بیشتر این باشد که در طلب و جه معیشت و کسب روزی میانه روی دین خداست نه تك و دو بسیار درآن کردن و شب و روز خودرا بتعب انداختن چنانکه.....

اگر گوید راست گوئی کدام است گوئیم قائم بودن براه راست و قبول نمودن نفس آنرا بحدی که فریب نتواند داد نفس اورا تا ازراه بهبیجا نرود اگر گوید عاقلتر کیست گوئیم آنکه نظر کننده تراست بعاقبت وداناتر بدشمنان ومحکم‌تر درنگاهداشتن خود ازآزار ایشان اگر گوید عاقبت چیست گوئیم فنای حیات حسی و زائل گشتن لذات بدنی اگر گوید آندشمنان چه چیز اند و چه اند گوئیم طبایع وآرزوهائیکه گماشته اند بآدمی و آن نه است اول حرص دوم فاقه سوم غضب چهارم حسد پنجم حمیت جاهلیه ششم شهوت هفتم کینه هشتم خواب گران نهم ریا اگر گوید کدامی از اینها قوی تر و صاحبش از سلامت دورتر گوئیم حرص را غضبش سخت تر و از خرسندی دورتر فاقه را اندوه قویتر و به بیماری دل نزدیکتر عضب را حکومت پرجور تر و حسد را نیت بدتر و گمانش غلط تر حمیت را بد خوئی بیشتر و برجنگ فیروز تر شهوترا ستیزه سخت تر و بقهر و غلبه غالب تر کینه را افروختن شعله بلندتر و بخشایش کمتر و تندی قویتر خواب گران راکاهلی سخت تر و کم‌فهم بودن صاحبش محکمتر ریارا آفرینش شدید تر پنهان کردنش لایق تر اگر گوید مضرت این‌خصلتها چیست که اینهارا دشمن گفته اند گوئیم آنکه برصاحب این خصلتها پوشیده میشود نیکوکاری وبدکاری حقیقی وفراموش میگردد آن قوتها که خدایتعالی بجهت غلبه کردن این آرزوها داده اگر گوید این قوتها کدام است گوئیم عقل و علم و عفت و صبر و امید و دین و نصیحت اگر گویدکار این قوتها چیست گوئیم کار عقل خلاص بودن از محنت کاری که عاقبت ندارد و یاد کردن فنای دنیا و نزدیك داشتن اجل و نگاهداشتن نفس از خواری و مذلت. کار علم روشن کردن حق وتمیز کردن امر باقی از امر فانی و پرهیز کردن از تصدیق بلا تصور و آموختن آنچه ممکن بود. کار عفت‌بازداشتن نفس از شهوتهای هلاك کننده و ترغیب نمودن نفس بعادات نیکو وصفتهای پسندیده. کار امید گمان نیکو داشتن باموری که میسر باشد تا برسد نفس بغایت جرات. کار صبر رضا داشتن آنچه حاضر است و شناختن تعب و مضرتی که درشره وخوفی که در اسراف است ومتألم نبودن از آنچه فوت شده و ثبات ورزیدن بامری که بآن توان رسید و صیانت نمودن آن امری که بآن توان رسید و صیانت نمودن آن امری که بمتاعی‌فروخته شود. کاردین آرام دادن نفس‌راست ومعترف نمودن اورا که هرنیك‌وبدرا پاداش خواهد بود. کار نصیحت بیدار کردن نفس و بازداشتن او ازپیروی هواها وآرزوهای هلاکت کننده و آگاهانیدن اورا ازارتکاب امر بی حزم و احتیاط که از ملامت و سرزنش و شتاب زدگی و بی تدبیری خلاص نباشد لکن هریك از این قوتهاراآفتی است که بزیان میآرد آنرا مثل آنکه آفت علم خود پسندی است وآفت عقل راه بی تدبیری و علم را بی‌تکراری و عفت را بدنیتی و صبررا تنگ خوئی و دین را فسق و فجور و نصیحت را غرض و همچنین صفتهای دیگری را نیز آفتهاست مثل بزرگی و جلالت قدر را یاغی گری ولی نعمت و حلم را کینه و قناعت را کم مقداری مال و امانت را خیانت و بخشش را اسراف و استقامت را عاجزی و رحم را جزع و تواضع را تندی وملاطفت را ممل شدن و صحبت دوستان

را ریا و زهد و ورع را دوستی و مدح و ثنا وحسن‌طلب را حسد و حیارا نادانی اگر گوید که از اخلاق کدامی گرامی تر است گوئیم تواضع و نرم سخنی اگر گوید که از عادتها کدام پسندیده تر است گوئیم وقار وتمکین و محبت با مردمان اگر گوید از یاری دهنده‌ها کدامین را فائدهٔ آن حاضر تر است گوئیم زهد و ترك دنیارا اگر گوید از ادب و عفت و طبیعت کدامین نگاهدارنده است مردم را از بلا گوئیم ادب مستلزم زیادتی عفت است و طبیعت معدن و نگاهدارنده هردو پس هر کدام را که فائده بزرگتر است نگهدارنده‌تراست. اگر گوید آنچه بمردم برسد بقضای الهی است یا بکسب گوئیم قضای خدا مانند جان و کسب مردم مثل بدنست چنانکه جان بی بدن مصدر اثر نیست وبدن بی‌جان منشأکاری نه قضا بی کسب بوجودنیاید و کسب بی‌قضا بصدور نپیوندد واگر گوید چیزی خیر است بدنیا مانندہ تر گوئیم خوابهای مردم که درآن واقعها بینند اگر گوید کدام کس است که سزاوار باشد ازو رشك بردن گوئیم پادشاه صالح اگر گوید کدام کس بدبخت تر است گوئیم مفلس طالح اگر گوید کیست که او را ازهمه دشمن‌تر باید داشت [گوئیم] فقیه فاسق اگر گوید کدام کس را اندوه از همه کمتر است گوئیم آنکه خرسند تر است بدادهٔ الهی اگر گوید که خرسنده تر است گوئیم آنکه غفلت او از ذکر خدا کمتر است وآگهیش از فنای دنیا بیشتر اگر گوید کدام کس را امانت از همه زیادتر است[گوئیم] آنکه عفیف تر است اگر گوید که عفیف تر است گوئیم هر که را حیا بیشتر است اگر گوید حیای که بیشتر است گوئیم آنکه را مذمت بیشرمی کارگرتر است از مذمت بمفلسی اگر گوید کیست سزاوار تر بحسن امل گوئیم آنکه ساعی تر است بکاری که نفعش دینی‌ودنیوی‌بود وبااستقامتش‌درآن‌کار توفیق هم‌رفیق باشد اگر گوید کیست قانع تر و میانه‌رو تر گوئیم آنکه حیای او زیادتی کند برشهوت و دوستیش برحسد و ترسش بر بغض و کینه و حلمش برغضب و رضایش بر حاجت و حق بر لجاجت اگر گوید کیست سزاوارتر بمدح گوئیم آنکه امر کننده تراست.

نقل از جاویدان خرد صفحه ۱۱٦ وبعد (الحاق مترجم).

ایضاً من‌حکماء الفرس یسمی **برزویه الحکیم** گفت هر چیزی راسببی است که ازآن‌سبب موجود گشته پس هرچیزی را باید ازسبب جست وجوی‌نمودسبب خوش زندگی و طیب عیش مداراست و سبب مدارا عقل و سبب زیادتی نعمت‌شکر سبب زوال نعمت کفران سبب پوشیده ماندن سر پنهان داشتن اسرار دیگران سبب عفت پوشیدن چشم از نامحرم سبب زینت ادب سبب حصول مطلب طلب سبب فسق خلوت سبب کینه تند خوئی و حدت سبب محبت هدیت سبب دوستی گشاده روئی‌سبب جدائی عتاب سبب بیچیزی اسراف سبب بغض تخلف وعده سبب بلا جدال در گفتگو سبب مذلت طمع سبب عزت قناعت سبب محمدت قناعت سبب نجات راستی سبب‌حصول مراد نرمی سبب حرمان از سعادت کاهلی سبب غدر حب دنیاست سبب بزرگی‌تواضع ترك تکبر سبب تمام خوبی‌عقل.

ایضاً **برزویةالحکیم** گفت عادت کن براستگوئی‌تاایمن ازتکذیب باشی. باآنچه گوئی با وفا باش تا اعتماد را شائی. شکر کن بەنعمت تاشایستەزیادتی گردی. رحیم باش به محنت کشان‌تا ببلای محنت گرفتار نشوی. کوتاهی مکن در تفتیش مجرمان که مبادا بیگناهی گرفتار گردد تا بگناهی که نکرده گرفتار نگردی. خوشحال شواز نعمت و دولت مردم تا ایمن از حسد باشی و با حیا باش تا نزد عقلا ناپسند نگردی که نا پسندی عقلا سخت تر است از خوف سلاطین . نکوئی ورز بمردم بقدر بودن در دنیا و آخرت بطریقی که هیچیك از این دو ابتر وضایع نگردد پس اگرغایت هر دو دشوار بودآنرا کـه بودن درآن دشوار پاینده تر است اختیار کن. گفت بدانکه دروغ سر همه گنـاهان و اساس نهـندهٔ آنست. دروغگـو بجهةآنکه بآرزوئـی رسد دروغی گویـد و بسوگند غلاظ شداد آنرا موکد نماید تا دروغش پوشیده ماند و ثانی‌الحال بکسی که دروغرا فاش کند بانکار پیش‌آید و بعد ازآن بجدال‌وخصومت رساند پس دروغگو مکابره باحق می کند ومخاصمه بباطل مینماید و کدام گناه عظیم تر از این است و گفت باید دانست که کسی را توبه بدوزخ نمیبرد و اصرار گناه بخشیت پس‌توبه کردن و از کبایر مجتنب بودن وصغایر را حقیر نداشتن ازضروریات است. گفت مردم دوطبقه‌اند طبقهٔ محتاج بتجربه طبقهٔ غیرمحتاج. طبقهٔ اول نیکوکاری که میان بدکاران وبدکاری که میان‌نیکوان‌بود چه ممکن‌است که نیکوکار بصحبت بدان بدکار شود و بدکار بمخالطت نیکوان نیك پس بتجربه محتاج اند. طبقهٔ دوم نیکی که میان نیکان بود و بدی که یار بدان باشد و هـر یك هم بجهت طبیعت و هم بواسطهٔ معاشرت احتیاج بامتحان‌ندارد. گفت حـذر و پرهیز کنید دشمنی عیا ل و فرزندان و دوستان وضعیفانرا و بغض با ایشان پیش میائید که اگر از بلائی خلاص گردید مبادا ببلائی دیگر گرفتار آئید که نجات از آن میسرنباشد. گفت احترام نما بزرگتر را و نرمی کن با فروتر و نیك معامله باش با همسر چه نیك معاملگی با همسران گواه است که احترام قوی تر از زیانی (زبونی : با معنای این عبارات متناسب تر است ـ میکده) نیست ونرمی با فروتر بجهت اخذ و جری نه ـ پنج کس بسبب تقصیر درپنج چیز پشیمانند اول آنکه در کار ضروری اهمال کند تاوقتش برود دوم کسی که از دوستی ببرد تاببلائی مبتلا گردد سیم‌مردیکه دردفع دشمن بی تدبیری کند تا برخودش مسلط شود چهارم شخصی که زن موافق را از دست دهد و به سلیطهٔ گرفتار شود پنجم‌آنکه بگناه دلیر باشد ومرگش رسد . چند چیز بی چند چیز تمام نیست عقل بی ورع سخت گیری بی سنگدلی حسن بی نمك حسب بی ادب.فراغت بی قناعت و صحبت بی امنیت توانگری بی سخاوت مروت بی تواضع جدوجهد بی توفیق . چند چیز تابع چند چیز است مـروت عقـل را رای و تدبیر تجربه را قرابت محبت را عمل قدرترا اتفاق وجمعیت مردم مال را. چند چیز از چند کس یافته نمی شود آزاد بودن حریص

پسندیده بودن فجور مسرور بودن غضوب حسود بودن کریم توانگر بودن صاحب شره غمگین بودن صاحب برادران. چند چیز از چند کس پسندیده نیست نصرت طلبیدن از عاجز و استعانت نمودن از کاهل و نرمی توقع داشتن از جبار[1].

بیانات بزرجمهر در چهارمین بزم خسروانوشیروان

برطبق روایت فردوسی

نباید که اندیشهٔ شهریار   بود نا پسندیدهٔ کردگار
زیزدان شناسدهمی‌خوب وزشت   بپاداش نیکی بجوید بهشت
زبان‌راستگوی و دل آزرمجوی   همیشه جهانرا بدو آبروی
هرآنکس که باشد ورا رایزن   سبك ناید اندر دل انجمن
سخنگوی وروشن دل وداد ده   کهانرا بکه دارد و مه بمه
کسی کوبود شاه را زیردست   نباید که یابد ز جائی شکست
بدانکه شود تاج خسرو بلند   که دانا بود نزد او ارجمند
بنادان اگر هیچ رای آورد   سر تخت خود زیرپای آورد
که نادان زدانش گریزد همی   بنادانی اندر ستیزد همی
نگه داشتن کار درگاه را   بزهر آژدن کام بد خواه را
چو دارد ز هر دانشی آگهی   بماند جهاندار با فرهی
نباید که خسبد کسی دردمند   که آید مگرشاه‌را زان گزند
کسی کاوبپادآفره درخوراست   کجا بدنژاداست‌وبدگوهراست
کند شاه دور از میان گروه   بی‌آزار تا زو نگردد ستوه
هرآنکس که باشد بزندان شاه   گنه‌کار اگر مردم بیگناه
بفرمان یزدان بباید گشاد   بزندان‌درون اینچنین کرد یاد
وگربدکنش باشدوشوخ‌وشوم   بپردخت باید ازو روی بوم
که تا روز وازون براونگذرد   نباهی سوی خان مردم برد
جهاندار باید که از کین و داد   بود در جهان تا بود شاه شاد
بودکار او آشکار و نهان   بتیغ از بد دیو شستن جهان
چو خسروبفرهنگ دارد سپاه   برآساید از درد فریاد خواه
چوآژیر باشی ز دشمن برای   بداندیش را دل برآید زجای
همه رخنهٔ پادشاهی بمرد   برآری بهنگام پیش از نبرد
ز چیزیکه گردد نکوهیده شاه   نکوهش بود نیز بر تاج وگاه
از او دور گشتن برغم هوا   خرد را برآن کار کردن گوا
فزودن بفرزند بر مهر خویش   چودرآب‌دیدن بود چهرخویش

---

۱ ـ درصفحات ۱۶۶ و۱۶۷ و ۱۹۲ جاویدان خرد چاپ طهران که مرجع این بنده است قسمتهای پر معنا و قابل توجهی منتسب به بوزرجمهر می باشد که از نقل آنها خود داری شد وعلاقمندان بآن میتوانند باصل کتاب رجوع فرمایند.

ز فرهنگ و از دانش آموختن — مجو چاره جز جانش افروختن
گشادن براوبر در گنج خویش — نباید که یادآورد رنج خویش
هر آنکه که یازد به بیداددست — دل شاهزاده نباید شکست
بآزرم باز آریش باز راه — برو تنگ داری ز بن دستگاه
وگر دشمنی یابی اندر دلش — خوی باشد از بوستان بگسلش
وگر دیر ماند به نیرو شود — ازو باغ شاهی پر آهو شود
چو باشدجهانجوی را فروهوش — نباید که دارد ببد گوی گوش
چو بر بد کنش دست گردد دراز — بخون جز بفرمان یزدان متاز
ز دستور بدگوهر و جفت بد — تباهی بدیهیم شاهی رسد
نباید شنیدن ز نادان سخن — چو بدگویداز داد فرمان مکن
همه راستی باید آراستــن — ز کژی دل خویش پیراستن
ز شاه جهاندار جز راستـی — نزیبد که دیو آورد کاستی ...

نقل از جوامع الحکایات و لوامع الروایات محمدعوفی (نسخهٔخطی)(الحاق مترجم)
باب ۱۸ از قسمت دوم در فضیلت سکوت و نطق .

بوزرجمهر را گفتند چه چیزهست که خدای تعالی به بنده دهد که هیچ به از آن نباشد گفت خود طبیعی (کذا فی الاصل) گفتند اگر نباشد گفت آدمی که آموخته باشد و در تعلیم آن سعی برده. گفتند اگر نباشد گفت خوی خوش کند وبا مردمان مواسات نماید و دوست ودشمن رابدان نگاه دارد. گفتند اگر نباشد گفت خاموشی که ساتر سایر عیوب است. گفتند اگر نباشد گفت مرگ که اورا ازپشت زمین بردارد زیرا که هر کس بدین خصال حمیده و خصال پسندیده آراسته نباشد موت او بر حیات او راجح بود .

نقل از تاریخ بیهقی چاپ طهران صفحهٔ ۳۳۸ و بعد (الحاق مترجم)

حکایت چنان خواندم که چون بوزرجمهر حکیم ازدین گبرکان دست بداشت که دینی با خلل بوده است و دین عیسی پیغامبر علیه السلام گرفت و برادرانرا وصیت کرد که در کتب خوانده ام که آخرالزمان پیغامبری خواهد آمد نام او محمدصلی الله علیه وآله و سلم اگر روزگار یابم نخست کسی باشم که بدو بگروم و اگر نیابم امید وارم که حشر مارا با امت او کنند شما فرزندان خود را وصیت کنید تا بهشت یابید. این خبر بکسری نوشیروان بردند کسری بعامل خودنامه نبشت که درساعت چون این نامه بخوانی بزرجمهر را بابند گران وغل بدرگاه عالی فرست. عامل بفرمان اورا بفرستاد و خبر در پارس افتاد که باز داشته را فردا بخواهند بردحکما وعلما نزدیك وی میامدند و می گفتند که ما را از علم خویش بهرهٔ دادی وهیچ چیز دریغ نداشتی تا دانا شدیم ستارهٔ روشن ما بودی که مارا راه راست نمودی و آب خوش ما بودی که سیراب از تو شدیم و مرغزار پر میوهٔ ما بودی که از تو میوهٔ گونه گونه یافتیم پادشاه بر تو خشم گرفت و ترا می برند وتونیز ازآن حکیمان نیستی که از راه راست باز گردی ما را یادگاری ده از علم خویش گفت وصیت کنم شما

را که خدای عز ذکره را بیگانگی شناسید و ویرا طاعت دارید وبدانید که کردار زشت و نیکوی شما را بیند و آنچه در دل دارید میداند و زندگانی شما بفرمان اوست و چون کرانه شوید بازگشت بدوست و حشر و قیامت خواهد بود وسوال و جواب و عقاب و نیکوئی کنید وگوئید ثواب ... که خدای عزوجل شمارا که آفرید برای نیکی آفرید و زینهار تا بدی نکنید و از بدان دور باشید که بدکننده را زندگانی کوتاه باشد و پارسا باشید و چشم وگوش و دست و فرج از حرام ومال مردمان دور دارید و بدانید که مرگ خانهٔ زندگانیست اگر چه بسیار زئید انجام می باید رفت و لباس شرم بپوشید که لباس ابرار است و راست گفتن پیشه گیرید که روی را روشن دارد و مردمان راست گویان را دوست دارند و راست گوی هلاك نشود و از دروغ گفتن دورباشید که دروغ زن ارچه گواهی راست دهدنپذیرند و حسدکاهش تن است و حاسد را هرگز آسایش نباشد که با تقدیر خدای تعالی دایم بجنگ باشد و اجل نا آمده مردمرا حسد بکشد و حریص را راحت نیست زیرا که وی چیزی طلبد که شاید وی را ننهاده اند ودور باشید اززنان که نعمت پاك بستانند و خانها ویران کنند و هر که خواهد که زنش پارسا ماند گرد زنان دیگران نگردد و مردمان را عیب مکنید که هیچکس بی عیب نیست هر که از عیب خود نابیناباشد نادان تر مردمان باشد و خوی نیکو بزرگتر عطاهای خدای است عزوجل وازخوی بد دور باشید که آن بند گرانست بر دل و بر پای و همیشه بد خو در رنج بزرگ باشد ومردمان ازوی برنج ونیکو خورا هم این جهان وهم آن جهان بود ودرهردوجهان ستوده است و هر که از شما بزرگتر باشد ویرا بزرگتر دارید و حرمت وی نگاه دارید و از او گردن مکشید و همه بر امید اعتماد مکنید چنانکه دست ازکار کردن بکشید وکسانیکه شهر ها و دیه ها و بنا ها وکاریز ها ساختند و غم این جهان بخوردند وآنهمه بگذاشتند و برفتند وآنچیز ها مدروس شد اینکه گفتم بسنده باشد و چنین دانم که دیدارما قیامت افتاد.چون بزرجمهر را بمیدان کسری رسانیدند فرمود کههمچنان با بندو غل پیش ما آریدچون پیش آوردند کسری گفت ای بزرجمهر چه ماند ازکرامات و مراتب که آنرا نه از حسن رای ما بیافتی و بدرجهٔ وزارت رسیدی و تدبیر ملك ما بر تو بود از دین پدران خود چرا دست باز داشتی وحکیم روزگاری بمردمان چرا نمودی که این پادشاه و لشکر و رعیت براه راست نیستند غرض توآن بود تا ملك بر من بشورانی و خاص و عام را بر من بیرون آری ترا بکشتنی کشم که هیچ گناه کار را نکشته اند که ترا گناهی است بزرگ والا توبه کنی و بدین اجداد وآباء خویش بازآئی تا عفو یابی که دریغ باشدچون توحکیمی کشتن ودیگری چون تو نیست گفت زندگانی ملك عادل دراز باد مرا مردمان حکیم و دانا و خردمند روزگار می گویند پس چون من از تاریکی کفر بروشنائی آمدم بتاریکی بازنروم که نادان بیخرد باشم. کسری که گفت بفرمایم تا گردنت بزنند بزرجمهر گفت داوری که پیش وی خواهم رفت عادل است وگواه نخواهد ومکافات کند و رحمت خویش از تو دور کند. کسری چنان در خشم شد که بهیچوقت نشده بود گفت

ویرا باز دارید تا بفرمایم که چه باید کرد. ویرا باز داشتند چون خشم کسری بنشست گفت دریغ باشد تباه کردن این، فرمود تا ویرا در خانهٔ کردند سخت تاریک چون گوری و بآهن گران ویرا ببستند و صوفی سخت درشت دروی پوشانیدند وهر روز دو قرص جو و یك کف نمك و سبوی آب اورا وظیفه کردند و مشرفان گماشت که انفاس وی را میشمردند و بدو میرسانیدند دو سال بر این جمله بماند روزی سخن وی نشنودند پیش کسری بگفتند کسری تنگدل شده بفرمود زندان بزرجمهر بگشادند و خواص قوم اورا نزدیك وی آوردند تا با وی سخن گویند مگر وی جواب دهد ویرا بروشنائی آوردند یافتندش بتن قوی و گونه برجای گفتند ای حکیم ترا پشمینهٔ سطبر و بند گران و جائی تنگ و تاریك می بینیم چگونه است که گونه بر جای است وتن قوی تر است سبب چیست بزرجمهر گفت که برای خود گوارشی ساخته ام از شش چیز هر روز از آن لختی می خورم تا بدین بمانده ام گفتند ای حکیم اگر بینی آن معجون ما را بیاموز تا اگر کسی از ما را ویاران ما راکاری افتد وچنین حالی پیش آید آنرا پیش داشته اید گفت نخست ثقه درست کردم که هر چه ایزد عز ذکره تقدیر کرده است باشد. دیگر بقضاء او راضی‌ام. سوم پیراهن صبر پوشیده‌ام که محنت را هیچ چیزی چون صبر نیست. چهارم اگر صبر نکنم باری سودا و نا شکیبائی را بخود راه ندهم. پنجم آنکه اندیشم که مخلوقی را چون من کار ازین بتر هست شکر کنم ششم آنکه از خداوند سبحانه وتعالی نومید نیستم که ساعت تاساعت فرج دهد. آنچه رفت و گفت با کسری گفتند با خویشتن گفت چنین حکیمی راچون توان کشت وآخر بفرمود تا اورا کشتند و مثله کردند و وی ببهشت رفت و کسری بدوزخ.

نقل از جوامع الحکایات ولوامع الروایات محمدعوفی (نسخهٔ خطی)(الحاق مترجم)
در باب ۲۱ از قسمت دوم در کتمان سر وفوائد آن:

حکایت آورده اند که نوشروان را خصمی بود از ملوك روزگار که بقوت و شوکت از او زیاده تر بود و انوشروان را امکان دفع آن نبود و آن پادشاه دختر نوشیروان را خطبه میکرد و می خواست که بسبب آن قوانین خصومت منقطع شود و رسم ملوك عجم چنان بود که دختر بدشمن ندادندی و گفتندی ازدشمن بجز دشمنی نیاید پس نوشروان با بوزرجمهر... گفت صواب آنستکه پادشاه دختری بیگانه راکه هنوز شیرخواره بود بحرم خویش درآورد و بپرورد چنانکه کس نداند که او فرزند تو نیست. پس انوشروان این را به پسندید روزی بشکار رفته بود در اثنای راه بخانهٔ کردان گذر کردی را دید که اورا دختری متولد شده بود نوشیروان آن دختر رااز وی بستد و اورا مال بسیار داد وبپوشیده داشتن آن وصیت کرد ودختر را در حرم خود آورد وچون فرزند خودش می پرورد و کس ندانست که وی دختر او نیست جز بزرجمهر ونوشروان وجمله بزرگان از زنان بخدمت او میرفتند. بوزرجمهر دختری داشت عظیم عاقل وزیرك وخردمند گاه گاه بخدمت آن دختر رفتی وآن دختر عظیم بد خوی بود و دختر بوزرجمهر را برنجانیدی روزی دختر بوزرجمهر پیش پدر آمد وازآن دختر گله بسیار کردبوزرجمهر گفت اودختر پادشاه نیست که کرد بچهٔ

بیابانیست وبدین سبب نیکوخلق نیست که بیابانیرا خلق نیکو نبود. دخترچون این سخن از پدر بشنید روزی پیش دختر نشسته بود وبا یکدیگر بازی میکردند دختر کرد مر دختر بوزرجمهر را برنجانید دختر بوزرجمهر گفت ای کرد بچهٔ نا اهل مرا چند رنجه داری تو دختر شاه نیستی دختر کرد بیابانی هستی دخترچون این بشنید پیش نوشروان رفت واز دختر وزیر گله کرد نوشیروان دانست که آن سر بوزرجمهر بادختر گفته است بغایت برنجید و جمعیتی ساخت و موبدانرا جمع کرد و بوزرجمهر را حاضر گردانید و گفت ای بوزرجمهر هر کس که سر پادشاه فاش کند سزای او چه بود بوزرجمهر گفت کشتن و بردار کردن تا دیگران را عبرت بود پس نوشروان بفرمود تا کلاه از سر او بر گرفتند و کمر از میان او بگشادند و اورا بر دار کردند پس دخترش را بیاوردند و برهنه کردند و او همچنان می‌دوید از میان مردمان و خود را هیچ نمی پوشید چندانکه بزیر دار رسید خود را بپوشید و چشم بر هم نهاد نوشروان گفت شاید که حکمتی بود اورا پیش خواند و... گفت زیرا که این همه مردم نبودند وپدر من مردم بود که اگر اینها مردم بودندی نگذاشتندی تا اورا بردار کردی.نوشیروان‌را پشیمانی آورد و از عقل آن دختر عجب داشت و اورا در نکاح خودش آورد و بفرمود تا بوزرجمهر را از دار فرو گرفتند و بر بازوی او تعویذی یافتند بر آنجا نوشته که اگر قضا وقدر حق است غدر باطل است واگر غدروفریب درآدمی سرشته است برهر کس اعتماد کردن خطاست واگر مرگ حق است دل برجهان نهادن عین حماقت است. نوشروان بر وفات او بسیار تاسف خورد وروزگاری درآن حسرت بود وچون وی حکیمی نیافت وآن حکیم عاقل سر درافشای سر کرد ــ

نقل از نسخهٔ خطی زبدة التواریخ تالیف ابـوالقاسم کاشی (تالیف قبل از ۷۱۷ هجری) الحاق مترجم .

...... پیوسته دربارگاه او(کسری نوشین‌روان) چهار کرسی زرین نهاده بودی یکی برای بزرجمهر دوم برای قیصر روم سوم برای ملك ترك قپچاق چهارم برای ملك عرب .

هنگامی سیف ذوالیزن از کسری برای استخلاص کردن یمن ازحبشه استمداد کرده بود کسری «با بزرگان درکار او ولشکرفرستادن مشورت کرد موبد موبدان وبزرجمهر گفتند ای‌شاه اورا بردرگاه توحقی است که‌روی بسوی‌تو آورده‌است باميد وعده ای که پدرش‌را داده‌ای وپدرش بر درگاه توفات یافت دل شکستهٔ اورا جبر کردن ومساعدت او فرمودن احسانی بموقع است . بزرجمهر گفت در زندان مردم مجرم گناهکار بسیارند سپاهی ودلاورا گرایشان را ازحبس اطلاق دهند وبااوبفرستند بجای خود باشد چه اگر ظفریابند درمملکت شاه بیفزایند و اگر هلاك شوند بگناه خود رسیده باشند .کسری را این رای پسندیده افتاد. »

نقل از مسعودی

عبارات ذیل به بزرجمهر (بختگان) پسر بختك که‌یکی از حکماء مهم‌ایران می باشد منسوب است:

گفته است خوبترین چیز ها را هر جا یافتم کسب نمودم حتی از سگ و گربه وخوك و کلاغ. پرسیدند ازسگ چه آموختی گفت: وفاداری وصیانتی که‌دردفاع ازصاحبش‌ابراز می‌دارد. گفتند از کلاغ چه‌فرا گرفتی گفت: حزم واحتیاط بی‌نهایت‌را. گفتند ازخوك چه‌اکتساب کردی گفت: عجله وشتابی‌را که درتهیهٔمایحتاجش‌داراست. گفتند از گربه چه یاد گرفتی گفت: لحن نوازنده ورفتار فریبنده اش‌را درموقعی که برای اکتساب چیزی بکارمیبرد .-

خاتمه

مطبعهٔ مهر